

سقوط مهاباد

متلاشی شدن ناگهانی حکومت آذربایجان، اگراد مهاباد را گنج و مبهوت کرده اما درهنگامیکه با هم مشغول شور و بررسی بودند و انتظار راهنمایی های قاضی رامی کشیدند شکاک و هرکی های غرب دریاچه، اورمیه همچون گل آفتابگردان روبه آفتاب قرار گرفتند. روز ۱۱ سامبریه دشت های پائین هجوم بردند و در جهت تبریز و اورمیه راه افتادند، تا در پیروزی ارتش ایران سهمی داشته باشند.

در مهاباد همینکه بخوبی روشن شد که روسها پشت حکومت تبریز را که ساخته و پرداخته است خودشان بود نگرفتند، قاضی و همکارانش هرگز بطور جدی در مورد ایستادگی در برابر قوای دولتی تصمیم نگرفتند. برابر دعوت مسئولین حزب، دسته ای از افراد نظامی جمع شدند و درباره گریختن و به عراق یا شوروی پناه بردن، گفتگو و تبادل نظر نمودند.

آنان آماده رفتن شدند و نزدیکی های غروب روز ۱۴ دسامبر به منزل قاضی رفتند تا از او هم بخواهند که به همراهی آنان از شهر خارج گردد. قاضی پیشنهاد رفتن آنان را پذیرفت و گفت هرچه لازم دارید با خود بردارید، اما اضافه کرد: «... من همراه مردم مهاباد می مانم، چون سوگند یاد کرده ام که همراهشان باشم و از آنان نگهداری کنم. حکومت مرکزی باخشم و کینه برخوردار گشت، اگر مرا بگیرد خشم خود را روی من خالی خواهد کرد و دست از سر مردم برخوردار داشت، بهمین دلیل برای اینکه مردم شهر دچار ضرر و زیان نگردند، من مجبورم که بمانم.» (این بخش قابل توجه تمام کسانی است که خود را ادامه

دهنده^۶ راه قاضی محمد معرفی می نمایند. مترجم) .
پس از آن گفتگو درباره^۷ اوضاع عمومی آغاز گردیده همگی بر
این امر تا^۸ کید داشتند که اگرچنانچه برای قاضی هیچگونه
مشکلی ایجاد نکنند و ایشان زنده بمانند، برای دیگران
که از نقطه نظر شغلی و مقام پائین تر از او بوده اند، هیچگونه
جای ترس و نگرانی باقی نخواهد ماند.

جنگ و مقاومت یا گریختن در کناری نهاده شده و تسلیم شدن -
بدون قید و شرط پذیرفته گردید. روز چهاردهم دسامبر
اولین گروه از اکراد شهر نشین و رو^۹ سای عشایر پنجاه کیلو
متر در جهت شمال شرقی راه پیمودند و به میاندوآب رفتند تا در
آنجا با ژنرال^{۱۰} «همایونی» که از مسیر سقز آمده بود دیدار
و گفتگو نمایند. این هیئت عبارت بودند از: میرزا رحمت شاقصی
شیخ حسن شمس برهان^{۱۱}، علی آقا امیر عشایری و چند نفر دیگر، که
دلسوزی نشان ندادن آنان به جمهوری، آنان را مطمئن ساخته
بود که با رفتار خوب و صحیح مسئولین ارتش ایران روبرو خواهند
شده. هیئت نمایندگی اکراد حالت گذشت و اغماض را در قیافه ی
ژنرال دیدند، به مهاباد برگشتند تا به مردم بگویند که کسانی
که تسلیم دولت شونده می توانند در امان باشند.

روز پانزدهم دسامبر نماینده^{۱۲} تجار تی روس در مهاباد اسدوف
به اورمیه رفت و در آنجا به کونسولگری روسها ملحق گردید.
یکی از مقامات رسمی اکراد اسدوف را متهم به این امر کرد که
او در بحرانی ترین شرایط دوستان خود را بگیرا نداشت و آنها
را تنها گذاشت. اسدوف پاسخ بسیار درهم و پریستانی داد و گفت:
چگونگی اوضاع جمهوری به چگونگی اوضاع جهان بستگی دارد -

اگرهم نام حزب دوباره به " جمعیت ژ. کاف " تغییر یابده امکان دارد روسها بتوانند کمکی به آن بکنند!

روز بعد، قاضی محمد، سیف قاضی، حاجی باباشیخ و چند نفر دیگر با توموبیل عازم میاندوآب شدند و در آنجا تسلیم ژنرال هایونی گردیدند. ژنرال از قاضی سوال کرد: چرا اگراد را در جهت تجزیه ایران راهنمایی می کردی؟

قاضی پاسخ داد: هر عملی در آنجا تحت نظارت و فشار روسها انجام گردیده است. ژنرال این بار گفت: در اینصورت، شما چند ماه قبل در تهران بودید، چرا موضوع را به همین شکل که بود به قوام نمی گفتی؟ گفتگوها برای روز تبدیل شدن عمل نگه داشته شدند. قاضی به ژنرال هایونی هشدار داد و گفت که بارزانی هنوز در مهاباد می باشند و در نظر دارند که از شهر دفاع کنند، نیز می خواهند دوباره بوکان را درست بگیرند. ژنرال هایونی بهتر دانست که به قاضی، حاجی باباشیخ، و سیف قاضی بگوید که خودتان به بوکان عزیمت نمائید و آنجا را ببینید. در بوکان مشاهده گردید که بارزانیها چند روز قبل شهر را تخلیه کرده اند و از یک راه میان برازسمت شمال غربی به جانب مهاباد رفته اند. افراد همراه هایونی به جانب روستای لهبکری ها، " حمامیان " راه افتادند. آنجا محل زیست سران ایلخانیزاده بود و بیشتر آنان در سال پیش با ژنرال هایونی رابطه داشتند.

ساعت چهار صبح روز شانزدهم دسامبر قاضی و حاجی باباشیخ به ژنرال هایونی اطلاع دادند که می توانند از یک راه میان بر به جانب مهاباد حرکت کنند، اما رؤسای لهبکری اطلاع

دادند که برف جاده را مسدود کرده است. بنا بر این سه
میان دو آب برگشتند و در آنجا تلفنی به آنان اطلاع داده شد
که در مهاباد در انتظار ورودشان می باشند. قاضی پس از تماس
با مهاباد به ژنرال گفت که پایتخت اکراد زیاد آرام نیست
و بارزانی ها در شهر هستند و خیال مقاومت کردن دارند. ژنرال
به قاضی گفت که به مهاباد برگردو شهر و منطقه را برای ورود
ارتش ایران آماده نماید.

موقعی که در ۱۱ دسامبر نیروی مقاومت آذربایجان متلاشی
گردید، چند هزار سرباز ترک آذربایجان که برای تقویت جبهه‌ی
شمال فرستاده شده بودند، بجانب تبریز عقب نشینی کردند.
همزمان با این امر ملا مصطفی در حدود یک هزار اروپا نصد نفر بارزانی
و دسته‌ای از عشایر کرد را به همراه داشت از مسیر میان دو آب بجانب
بوکان راه افتادند. در بوکان تصمیم گرفت که از یک مسیر
میان برکوهستانی به مهاباد برود.

در بوکان بود که یکی از سران ایلخانی زاده به او گفت که:
ارتش ایران نمی تواند نیروی اکراد را درهم بشکند، این -
نیروی اتحاد شوروی است که توسط بریتانیا و آمریکا درهم میشکند
موقعی که سرهنگ "غفاری" همراه با یک دسته "مجهز از ارتش
در روز ۱۲ دسامبر وارد بوکان گردیده نیروی عشایر منطقه
به آنان پیوستند و برای اینکه وفاداری خویش را بخوبی به
اثبات برسانند درخواست کردند که همراه با ورود ارتش بداخل
شهر آنان نیز دوش بدوش ارتش وارد شهر گردند.

بدین سان روز پانزدهم دسامبر غفاری با عشایر هم پیمان
در اطراف مهاباد مستقر گردیدند، در حالیکه دلواپس بودند که

شاید ورود آنها بداخل شهر به آرامی صورت نپذیرد.

قاضی محمد روز ۱۶ دسامبر هجری قمری را نزد غفاری روانه کرد و به او گفت که به غفاری بگوید بر ابرتو توافقی که با ژنرال همایونی حاصل گردیده است، قوای نظامی دولتی باید نخست وارد شهر گردند و بر اوضاع مسلط شوند، نیز به غفاری هشدار داد که با رزانی‌ها همچنان در داخل شهر هستند و نیز از جانب قبایل مخالف کوشش‌های فراوانی برای ورود به شهر انجام می‌گیرد. این اولین بار نبود که قاضی از هجوم و غارت عشایر جلوگیری می‌کرد و اجازه نمی‌داد آتش‌جنگ و کشتار بی‌بیهوده شعله ور گردد. سرهنگ باروش بسیار زیرکانه‌ای تا روز ۱۷ دسامبر کار را به تأخیر انداخت و تا ژنرال همایونی و قوای نظامی همراه او از جانب شمال شرقی به نزدیکی پایتخت جمهوری رسیدند.

روز ۱۶ دسامبر بطور بسیار سریع و فوری ملا مصطفی برای گفتگو با قاضی محمد در بیرامون خروج او از منطقه وارد مهاباد گردید و گفت اگر تصمیم بر رفتن اتخاذ شد تا مرز عراق همراه قاضی خواهم بود. اما پس از گفتگوهای بسیار پاسخ قاضی همان بود که قبلاً گفته بود: «... می‌دانم که با ماندن من زندگی بسه‌خطری افتد، اما هیچ اشکالی ندارد، من به سوگندم پایبندم و مردم را تنها نمی‌گذارم...» بدین سان روز ۱۷ دسامبر قاضی محمد و سایر سران کرنازخانه شمال شرقی سیزده کیلومتر به جانب روستای «گوکتپه» رفتند تا در آنجا رسماً از مقامات نظامی ایران استقبال بعمل آورند، سپس ارتش ایران از سمت شمال و قوای همراه سرهنگ غفاری با تفاق عشایر از سمت شرق با سرعت وارد شهر شدند. با حضور آنان مرگ و پایان

جمهوری اعلام گردید و منطقه بار دیگر به ایران ملحق شد .

تا آن لحظه همه چیز به خوبی پیش می رفت .

در این مدت بارزانی ها با تمام افراد و قوای رزمنده ی خود در بخش غربی خارج شهر چا در زده بودند ، نیز بعضی در شمال غربی نرده ، در مسیر راهی که بسوی مرزهای عراق می رود ، مستقر شدند .

در مهاباد و دیگر جاها بسیار سریع مسئولین کرد کوشش می کردند که تمام عکسها - اسناد - پرونده و ... را از میان ببرند و نابود نمایند در منازل مردم خود بسیار بطور دقیق و سریع مشغول جستجو بودند و هر نوع سند ، حکم ، نامه ، عکس از قاضی و یا استالین که می یافتند در آتش می انداختند . سلاحهای کوچک پنهان گردیدند ، اما سلاحهای بزرگ آماده تحویل به ارتش ایران شدند .

سه هزار قبضه تفنگ خوب - یکصد و بیست قبضه مسلسل - دو عراده توپ و مقدار زیادی نارنجک توسط بارزانیها بسوی نرده برده شده . نیروهای ایران در این سرمای بسیار شدید راه درازی را پیموده بودند و کاملاً خسته بودند . در مهاباد استقرار یافتند و مجبور شدند برجهای بلندی بسازند و از داخل آنها مشغول نگهبانی شوند و مواظب حملات ناگهانی بارزانیها یا عشایر اطراف مهاباد باشند .

وقتی ژنرال همایونی وارد مهاباد شد ، قاضی به او گفت که بسیار دلوایس علی (کوری رش) هستم . آن زمان علی در تبریز بود . روز نوزدهم ماه دسامبر ژنرال همایونی اتوموبیلی به تبریز فرستاد و با آن

علی را به مهاباد برگرداندند. درجیب علی نامه ای پیدا شد که صدق قاضی آن را برای برادرش (قاضی محمد) نوشته بود. صدق قاضی در هشتم ماه دسامبر به اورمیه و از آنجا به تبریز رفته بود، و یکی از کارهایی که برای انجام دادند آنها عازم تبریز شده بود، بازگرداندن دانشجویان کسری بود که در باکو بودند.

در آن نامه صدق قاضی نوشته بود که: "باژنرال همایونی برخورد خوب و دوستانه داشته باش تا من خود را به تهران نزد قوام برسانم، شاید قول ضمانت حتمی از او در مورد عفو و بخشش مسئولین حکومت مهاباد بگیرم".

همایونی نامه را خوانده، آنگاه آنرا برای قاضی محمد فرستاد.

مسئلهٔ سلاحها - آغاز با زناشت

مدت کوتاهی پس از اینکه ژنرال همایونی وارد مهاباد شد -
پیامی بدین مضمون دریافت داشت: ملا مصطفی میخواهد با او
دیدار و گفتگو کند. در آن هنگام ملا مصطفی، و بارزانی‌های -
همراه او کلیدی برای حل این مسئله بودند که قبایل کسرد
خلع سلاح شوند یا به جنک با او ادامه دهند.

ژنرال، سلامتی و امنیت ملا مصطفی را تضمین کرده و قرار بر این
نهادند که روز بیستم ماه دسامبر در مهاباد با یکدیگر دیدار
و گفتگو نمایند. در این هنگام قاضی محمد در منزل خود تحت
نظریهٔ دو خانهاش از سوی سربازان ارتش محاصره شده بود، تا از
هرگونه رابطهٔ او با ملا مصطفی جلوگیری بعمل آورند.

وقتی ژنرال با ملا مصطفی روبرو شد پرسید: «یک رئیس عشیرهٔ عراقی
(منظور ملا مصطفی) در خاک ایسرا ن چکاری دارد؟ ملا مصطفی پاسخ
داد: اگر بریتانیا سلامتی و امنیت ما را تضمین کند، من بسم
همراهی تمام قبایله به منطقهٔ بارزان بازخواهم گشت. نیز
پذیرفت که در مورد تسلیم شدن نامه‌ای به ارتش ایران بنویسد
که آن نامه را بزبان عربی نوشت. سپس ژنرال همایونی
پیشنهاد کرد که: ملا مصطفی، میرحاج - عزت‌عبدالعزیز، و نوری
به همراهی سرهنگ غفاری به تهران بروند و در آنجا نظریات خویش
را در مورد حواث منطقه به مسئولین ایرانی بگویند و هر چیزی
که لازم داشته باشند از آنان بخواهند، بعداً " برای گرفتن
تا" مین به سفارتخانهٔ بریتانیا در تهران نیز بروند. مگر گاه
روز بیست و یکم دسامبر ملا مصطفی همراه با گروهی از افراد
خویش با ماشین عازم تبریز گردیدند.

بعدا ظهرهما ن روز ژنرال همایونی، قاضی محمد، حاجی بابا
شیخ، و سیف قاضی را دعوت کرد و از آنان خواست که تمام
قبایل را خلع سلاح کنند، و نیز تمام سلاحهای دریافتی از -
شوروی را تحویل ارتش ایران دهند. در پاسخ اظهار داشتند
که پنج هزار قبضه تفنگ از روسها گرفته اند که کمیته‌ی
مرکزی حزب دمکرات هر پنج هزار قبضه را توزیع کرده است، و
تنها کمیته‌ی مرکزی می‌تواند توضیحات لازم در این باره -
را بدهد. برابر دستور ژنرال همایونی کمیته‌ی مرکزی حزب
دیگر رهبران بلند پایه‌ی جمهوری که شماره‌اشان به چهل و پنج
نفر می‌رسید در ساختمان شهرداری گرد آمدند. ژنرال خلع سلاح
عمومی را از آنان خواست و گفت که در برابر اسلحه رسیدناده -
خواهد شد. سپس جوپای اسنادومدارك گردیده، پاسخ حنازیاد -
دلخوش‌کننده نبوده، گفتند: چند روز قبل تمام اسنادومدارك
و پرونده‌ها به حمام سربازخانه انتقال داده شد و در آنجا همه
را آتش زدند، بعنوان مدرك‌ها کسترکاغذهای سوخته در آنجا
موجود است.

قاضی همه‌ی مسئولیتها را شخصا " به عهده گرفت، اما حاضرین
در ساختمان شهرداری، همینکه آنجا را ترك گفتند، همگی
بازداشت شدند.

طرح الوند

ملا مصطفی - میرحاج - عزت عبدالعزیز، ونوری یاک ماه را -
بعنوان مهمان در باشگاه افسران تهران گذرانندند. نتیجه‌ی
گفتگو با کونسول بریتانیا هیچ جای امیدواری نبود و نمی‌توانست
به آنان اطمینان کافی در مورد بازگشت بعراق بدهد.
میزبانان پیشنهاد کردند که بارزانی‌ها می‌توانند در گوشه‌ای
از جنوب شرقی کردستان ایران، در دامنه کوهستان الوند
نزدیکی همدان مستقر شوند، مخارج نقل و انتقال و خوراک آنان
را حکومت ایران برعهده خواهد گرفت، نیز قرار شد که در شش
ماه اول اقامت آنان تمام مخارجشان بردوش حکومت ایران باشد.
ملا مصطفی مراتب رضایت خویش را اعلام داشت و روز بیست و نهم
ژانویه سال ۱۹۴۷ در حالیکه یکی از افراد بلند پایه وزارت
دارائی ایران همراهش بوده به مهاباد برگشت. نماینده وزارت
دارائی مبلغ یکصد هزار تومان (تقریباً "معادل هیجده هزار دلار)
پول بابت هزینه خوراک و انتقال آنان همراه داشت و نامه
لاک و مهرشده‌ای نیز برای ژنرال همایونی آورده بود که در آن
تأکید شده بود که در انتقال بارزانی‌ها نباید کوچکترین
تاخیری وجود داشته باشد. ملا مصطفی اصرار داشت که در این
زمینه نخست لازم است با برادرش، شیخ احمد، گفتگو نماید.
برای انجام اینکار به او بیست و چهار ساعت مهلت داده شد.
وقتی خبر رسید که بارزانی‌ها حاضر به ترك منطقه مرزی نمی‌باشند
فورا "سرهندگ غفاری به نقده فرستاده شد تا با ملا مصطفی
گفتگو نماید. از آنجا سرهندگ خبر داد که بارزانی‌ها بجای
ترك منطقه، خیال دارند به جندگ بپردازند. ناچار روز نوزدهم

ماه فوریه ژنرال های یونی به همراهی سرهنگ غفاری -
 به تنهایی وبدون اسلحه به نقده رفتند تا در آنجا در این باره
 باشیخ احمد مذاکره نمایند. در نقده ژنرال های یونی متوجه
 شد که همانطوریکه قبلاً "حس زده" بوده، بارزانیها حاضر بسه
 ترك منطقه نمی باشند. شیخ احمد اظهار داشت: اگر چه
 تضمینی برای ما از بریتانیا گرفته نشده است و ما کمتریسن
 اطمینانی به سرنوشت آینه* خود نداریم، همینکه راه ها
 باز شوند و این برف تمام شود، در آغاز بهار منطقه را ترك
 خواهیم گفت و حتی اگر با زور هم شده باشد، سرزمینهای خویش
 را از عراق پس خواهیم گرفت.

ژنرال های یونی با هیچگونه تاخیری موافق نبود. اما سه راه
 به آنان پیشنهاد کرد: ۱- در اسرع وقت بعراق برگردند
 ۲- به این شرط می توانند در ایران بمانند که فوراً تمام
 سلاحهایشان را تحویل ارتش ایران دهند ۳- می توانند بسا
 ارتش ایران وارد نبرد شوند. در طول مدت گفتگو برخورد کوچکی
 بین افراد بارزانی و افراد های یونی بوجود آمد اما در آن کسی
 کشته نشده. ملاقات بدون نتیجه* نهائی به پایان رسید
 اما بطور مبهم چنان پیدا بود که قسمت سوم پیشنهاد ژنرال
 های یونی تحقق خواهد یافت و بارزانیها وارد جنگ خواهند شد.
 ژنرال های یونی در حالی که توسط يك بارزانی اسکورت می -
 شده محل خویش در جنوب نقده بازگفت و هشدار داد که تا دوز
 آبخده شهر توسط قوای دولتی اشغال خواهد شد. آن شب بسه
 ژنرال خبر دادند که نسته ای از بارزانیها روبه اطراف
 شمال اشنویه حرکت کرده و از ایل مامش یازده ارباب را کشته اند.

بخوبی پیدا بود که آنان پلهای پشت سرخویش را خراب می -
 کنند و راه برگشت را برخویش مسدود می نمایند .
 پس از چهل و هشت ساعت انتظار ، در بیست و دوم ماه فوریه
 واحدهای ارتش ایران بسوی شهرنقده حرکت کردند ، و بارزانیها
 نیز آماه^۶ رفتن به جانب مرز گردیدند .



از چپ به راست : سیدعبدالله ایوبیان - صدیق حیدری -
 قاضی محمد سیدمحمدایوبیان - رحیم جوادنمرد قاضی .

در باکو

مسئولین حکومت تبریز اکثر به جانب شمال گریختند، اما سران حکومت مها با د هیچگونه اقدامی در جهت پناه بسریدن به اتحاد شوروی انجام ندادند. شصت نفر دانشجویی که برای ادامه تحصیل به باکو رفته بودند همچنان در آنجا بودند و مرتب درباره حوادث دلخراش سقوط حکومت آذربایجان و انتقامهای خونینی که در آنجا گرفته می شده اخبار ناگوار دریافت می کردند. مسئولین مدرسه نظامی آنجا هیچگونه قدمی در جهت تخفیف دادن نگرانی دانشجویان بر نمی داشتند حتی چنین پیدا بود که روسها نخواهند گزاست که آنان به ایران برگردند. جوانان کرد بخوبی می دانستند که در آن سوی جنوبی مرز، مرگ در انتظار آنان و خانواده هایشان می باشد. همه در این فکر بودند که اگر خانواده هایشان قتل عام نشوند، ممکن خواهد بود همدیگر را در باکو ملاقات نمایند. پس از اینهمه رنج و اندوه، بخوبی پیدا بود که اقامت دائمی آنان در شوروی آنان را برای همیشه از خانواده هایشان جدا خواهد ساخت و این مسئله اشی نبود که هیچکدام راضی باشند. روسها در مورد بازگشت مجدد آنان به ایران مرتب امروز و فردا می کردند. ناچار دانشجویان دست به اعتصاب غذا زدند که این امر خیلی زود آنان را موفق گردانید.

در ماه مارس اجازه ی بازگشت به آنان داده شد.

نگاهی مجدد به بازرانی ها

ملا مصطفی در نظر نداشت که بدون اسلحه در همدان ماندگار شود از طرف دیگر ترس فراوانی از استقبالی داشت که می دانست در عراق از وی بعمل خواهند آورد! برف زمستانی اکثر راه های اصلی به منطقهٔ برادوست عراق را بسته بوده و عبور از آنها به ویژه برای زنان و کودکان دشوار و غیر ممکن بود.

برای بستن بابی به شرایطی بهتر، چه در ایران و چه در عراق ملا مصطفی کارها را به تعویق و تاخیر می انداخت. در واقع برنامه ۱۴ و این بود که قبیله را به چند دسته کوچکتر تقسیم نماید تا هر دسته بهتر و راحت تر بتواند از سترنج و محصولات خویش در دره های موازی با مرز عراق و ترکیه، در لاجان و ترگور (غرب اورمیه) زندگی کنند. بدین ترتیب می توانستند تا فرارسیدن بهار تجدید رمقی بنمایند و آزادتر باشند.

نزدیکی شهر اشنویه را انتخاب کردند و از راهی که بسوی مرز عراق می رود، در "دیزج دول" مرگور محل زندگی شیخ عبداللّه افندی مستقر شدند. برخوردهای ارتش ایران با بارزانیها از ۱۱ مارس تا ۱۵ آوریل راستی يك حماسه از جنین جنگهای نسی در تاریخ است. بعد از بیست و دوم فوریه که بارزانیها از نقد ه خارج شدند دسته جمعی در جهت شمال، در جلگه ای لاجان حرکت کردند. گروهی به اطراف اشنویه، دسته ای دورتر به سوی دره های مرگور و ترگور رفتند. در فاصلهٔ گفتگوی ژنرال همایسونی با شیخ احمد حادثهٔ بسیار دلخراشی در روستای "سیلوی" ما مش درست در شمال لاجان رخ داد. دسته ای از بارزانی ها که از میان روستای سیلوی عبور می کنند از آقاها می خواهند که

همگی سلاحهایشان را در یک جا قرار دهند تا بارزانی‌ها بتوانند با اطمینان خاطر از آنجا عبور نمایند. یکی از فرزندان "مام حسین" که از پس‌دگرش‌نیدکه گفت: "سلاح‌هایتان را بمن بدهید، فوراً" هفت تیرش را کشید، حرکت و هفت تیرکشی این فرد باعث سوء تفاهم بارزانی‌ها گردید، و یکی از آنان دست‌بسر ماشه مسلسل گذاشت و در یک لحظه یازده نفر از ماشه‌ها را از پای درآورد. "ابراهیم" برادر کوچک علی امیرعشایری یکی از کشته‌شدگان بود. این عمل سبب کم‌فزانانه باعث شد که تا اندازه بسیار زیادی از ارزش و اعتبار بارزانی‌ها کاسته شود. نیروهای ماشه و هم‌پیمانان نشان بزرگ‌ترین سد در میان بارزانی‌ها و اکراد مهاباد گردیدند، و هر نوع امیدی را دایره حمله بارزانی‌ها به مهاباد و نجات دادن قاضی و سایر زفدانیان کردار دست حکومت ایران، به یأس تبدیل نمودند.

روز چهارم ماه مارس، گروه بزرگی از بارزانی‌ها به "ماوانا" در ترگور رسیدند، جایی که رشید بیگ هرکی و نوری بیگ بیگزاده برای گره‌آئی و اتحاد با مهمانان عراقی برگزیده بودند. روز بیست و سوم فوریه ارتش ایران اعلام کرد که تمام عشایر و قبایل باید سلاح‌های خود را تحویل دهند و روز دوازدهم مارس یک ستون نظامی از اورمیه برای اجرای دستور اعلام شده بجانب ماوانا راه افتاد. پس از درگیری وزد و خورد اندکی، رشید بیگ و نوری بیگ تسلیم شدند و از سوی ژنرال همایونی مورد بخشش قرار گرفتند، مشروط بر اینکه در جنگ علیه بارزانی‌ها و کمک نمایند. همینکه حمله شدید ایران آغاز گردید، آنان نیز به همکاری پرداخته و کمک‌های لازم را نمودند، آن جنگ در-

شمال اورمیة شروع گردیده و دامنه‌های آن به مهاباد و نقده نیز کشیده شد. در شروع جنگ قوای هرکی که توسط ارتش مورد پشتیبانی قرار گرفته بودند، علیه بارزانیهای مستقر در جنوب ما و انا اقدامات خویش را آغاز کردند و بارزانیها مجبوره عقب نشینی گردیدند تا بالاخره همه در جلگه "مرگور" و اشنویه بهم پیوستند. در روز چهاردهم ماه مارس حمله نظامی ایران به منطقه "نقده" و اشنویه شروع گردیده و راستی بارزانیها بایک دشمن زرنگ و فریبکار در افتاده بودند. جنگ در منطقه و موقعیتی بود که برای هردو سو آشنا بود. روز شانزدهم مارس بارزانیها در "نلوس" یک افسر و دوازده سرباز را کشتند و پنج افسر و شصت و هشت سرباز را نیز بسا اسارت گرفتند.

در بیستم ماه مارس در منطقه "حاجی عمران" پست جنوب - کیله شین، ژنرال همایونی با ژنرال عراقی "علی حجازی" ملاقات کرد. ژنرال حجازی پیشنهاد کرد که در صورت نیاز قوای نظامی عراق که در مرز مستقر هستند آماده اند به این سوی مرز بیایند و به ارتش ایران کمک کنند. ژنرال همایونی پیشنهاد را رد کرد و پذیرفت و گفت که چنین نیازی نیست. در بیست و چهارم مارس در "خلیج" بارزانیها به یک ستون - ارتش ایران حمله کردند، ستوان امامی و سیزده سرباز کشته و ستوان جهانبانی (فرزند ژنرال جهانبانی) به همراه پانزده نفر دیگر اسیر شدند. ارتش ضعیف و خود باخته دست به حمله متقابل زد که باز هم یک افسر و هفت سرباز کشته شدند. اگرچه بارزانیها خوب مقاومت می کردند، اما حملات سببانه و شدید

ارتش کم کم روحیه* زنان و مردان آنان را درهم شکست .
 بمباران منطقه توسط دوازده هواپیمای قدیمی ، بحران و
 دره می منطقه را بیشتر کرد .
 بالاخره تصمیم براین امر گرفته شد که به عراق برگردند
 شاید در آنجا مورد عفو قرار گیرند . آنان گفتند اگر در عراق
 مورد عفو قرار نگیریم لا اقل قتل عام نمی شویم و تنها
 چند نفر از سران کشته خواهند شد . حتی چند نفر از افسران قبلی
 ارتش عراق همچون : مصطفی خوشنا و - سرگرد خیرالله - سروان
 محمد محمود و سرهنگ عزت عبدالعزیز ، آماجگی خود را برای
 برگشتن به عراق اعلام کردند و گفتند بسیار بهتر خواهد بود
 اگر به سوی عراق و سرنوشتی نامعلوم برویم تا اینکه در اینجا
 به جنگی بی نتیجه با ارتش ایران ادامه دهیم . ملا مصطفی
 آنان را متوجه تصمیم خطرناکی ساخت که گرفته بودند .
 اما ادامه* وضع موجود هم به هیچ عنوان قابل تحمل نبود .
 شیخ احمد که آن وقت رهبر مذهبی بارزانیها بود ، از نظر -
 حکومت مرکزی درست برخلاف برادر کوچکترش ، شخصی بسیار
 میانه رو و صبور بود ، در آغاز ماه آوریل شیخ عبدالله به
 او اطلاع داد که بهتر است تمام اسرای ارتش ایران را آزاد نماید .
 پس از چند روز نامه ای دریافت کرد که در آن صحبت از عفو
 عمومی از جانب دولت عراق شده بود ، شیخ احمد اجازه داد که
 دسته ای از بارزانیها از نزدیکی جاده* کیله شین از مرز
 بگذرند و خود را تسلیم ارتش عراق که مدتها
 بود انتظار ورود آنان را می کشیده ، نمایند .
 مدتی کوتاه پس از این امر ملا مصطفی

بهمراهی عده‌ای از افراد مسلح خویش، رو بسه -
 کوهستانهای بارزان حرکت نمود .
 روز سیزدهم ماه آوریل، سرهنگ ایرانی " فولادوند" بسه
 افراد بالا دست خویش گزارش داد که تمام بارزانیها
 از رودخانه " گادر" عبور کرده و داخل خاک
 عراق گردیده اند .



قاضی محمد (نفرنشته در وسط باکت وشلوار) بهمراهی
 عده‌ای از مقامات رسمی حکومت جمهوری مهاباد .

تصمیم گیری درمهاباد

سه هفته پیش از اینکه با رزانیها از ایران بیرون بروند، قاضی محمد، برادرش، و عموزاده اش همرسه نفر در میدان «چوارچرا»ی مهاباد، هر کدام به يك دار آویخته شدند.

در ساعت سه بعد از نیمه شبی و يك ماه مارس سال ۱۹۴۷، درست چهارده ماه پس از اعلام جمهوری، در همان محل اعدام گردیدند. مراسم اعدام بطور مخفی و در زیر تدا بیر بسیار شدید امنیتی اجراء گردید و تنها چند خانوادگی که در اطراف چوارچرا منزل داشتند، آن شب بسیار سیاه و دلخراش را بیا دمی آوردند. مهاباد ناگاه در سکوت عمیقی فرو رفت، و بیش بینی نهضت عشایری که گفته می شد بعنوان عکس العمل در مورد اعدام قاضی شروع خواهند شده، هرگز جامعه عمل نبوشید.

از لحظه با زداشت، قاضی محمد و سیف قاضی، بطور جدا و دور از بیست و هشت نفر زندانی دیگر نگهداشته شدند. در اوایل ماه ژانویه يك دادگاه نظامی ویژه برای محاکمه ی دو نفر قاضی - تشکیل گردید. رئیس دادگاه سرهنگ "پارسی تبار" و دانستان آن سرهنگ "فیوزی" بود، که سرهنگ اخیر بعنوان رئیس ستاد ژنرال همایونی همراه با اولین واحدهای نظامی وارد مهاباد شده بود.

ابتدا سرهنگ فیوزی اتهامات قاضی را قرائت کرده سپس اصرار نمود که برادر قاضی نیز باید بعنوان شاهد از تهران احضار گردد. آن هنگام صدر قاضی مشغول گفتگو با قوام بوده اما دست بسته او را به مهاباد برگرداندند و با رسیدن او شماره زندانیان ویژه به سه نفر رسید. يك اطلاعات کامل و کلی

هرگز از چگونگی این محاکمات بدست نیامده اما در بعضی از -
منابع نظامی ، و گفته های فیوزی ، و یا کتابی به نام
(ازمهاباد خونین تا کرانه های ارس - تا لیف نجفقلی پسیان)
مسائلی وجود دارد، اما حقیقت امر هیچوقت روشن نگردید.
حوادث کردستان از زمان سقوط جمهوری تا پایان یافتن جنگ
بارزانیها در ابهام و تاریکی فرو رفته است .
قبل از آغاز محاکمه به آنان گفته شد که می توانند برای -
دفاع از خود و کیل انتخاب کنند. قاضی درخواست دوا قس -
حقوقدان که در تهران می زیستند و از نظر قضائی بسیار ورزیده
بودند و قاضی با آنان آشنائی قبلی داشت ، را نموده اما در جواب
قاضی اعلام گردید که این امر امکان ندارد و نمی شود از خارچ
وکیل آورد چون این کار محاکمه را به تاخیر خواهد انداخت
و این هم چیزی است که اصلاً امکان ندارد. اگر قرار باشد که
وکیل از خارچ آورده شود، چرا یک وکیل از لندن نمی خواهید ؟!
قاضی چنین پاسخ داد : اگر وکیلی از لندن بیاید هرگز مرا
محاکمه نخواهد کرد چون او اولاً "عقل سلیم دارد ، ثانیاً"
من دست به عملی نزده ام که نیاز به محاکمه کردنم باشد .
با توجه به این امر قاضی یکی از افسران پادگان مهس آباد
بنام سروان " شریف " را انتخاب کرد. روز نهم ماه ژانویه
قاضی بدفاع دورودرازی از خود پرناخت و اعلام داشت که این
دادگاه صلاحیت رسیدگی به کار او را ندارد، و او می بایست
در یک دادگاه عادی محاکمه می شده. اضافه نمود : اگر هم
دادگاه نظامی ضروری بسود، می بایستی در تهران و یک دادگاه
آشکار و علنی نظامی باشد، از این امر نیز گلا به کرد که اجازه -

نداده اند وکیل خوبی انتخاب ننماید. دادگاه زیاد به این مسائل توجهی نکرد و به کار خویش ادامه داد. اعلام جرم عریض و طویلی در بیست و دو ماده تنظیم شده بود که از سوی سرهنگ فیوزی تقدیم دادگاه شد. در جاهای مورد نیاز به مواردی که با قانون اساسی ایران تضاد داشت اشاره شده بود. مثلاً: «اعلام جمهوری در ۲۲ ژانویه، تعیین درجات نظامی، توزیع اسلحه، تغییر دادن پرچم، مواردی بود که در اعلام جرم به آنها اشاره شده بود. بنا بر گفته منابع موثق، قاضی اساس دفاعیات خویش را بر این مطلب بنا نهاد که: حکومت مرکزی ایران از سال ۱۹۴۱ که شوروی منطقه را به اشغال خود درآورد، نتوانست در کردستان حاکمیت داشته باشد. عدم قدرت ایران در منطقه خلائی ایجاد کرده، برای اینکه هرکس و ناکسی نتواند از این خلا به نفع خویش بهره برداری کند، با همکاری و کمک شوروی حکومتی در منطقه که خواست دیرینه مردم کرد بود اعلام گردیده، بهمان طریقی که قدرت های بزرگ جهان هرچه دلشان خواست در تهران انجام دادند. در مورد تغییر پرچم قاضی این چنین گفت: رنگ پرچم، همان رنگ پرچم ایران بود و در مورد محل قرار گرفتن رنگها قانون اساسی ایران چیزی نگفته است، بنا بر این این عمل مسا هیچ مخالفتی با قانون اساسی ایران به حساب نمی آید. در اعلام جرم آمده بود که شکل سلاح ویژه، اکراد روی پرچم منقوش بوده، و این مطلبی بود غیر قابل انکار. در ادامه اعلام جرم آمده بود که: هر نوع زیان، خسارت جانی و مالی که متوجه ایران گردیده همچون: حمله به شهر بانسی در

سال ۱۹۴۳، درگیری وزد خورد قاراوا، اعلام جلوگیری از ورود ارتش ایران به کردستان از سوی قاضی، مسئولیتش با قاضی‌ها است، اما در دفاعیات قاضی، سلب مسئولیت از تمام موارد فوق آمده بود. وقتی پرونده برای اعلام رأی نهائی آماده شده، مجرمیت قاضی بطور قطعی و کلی ثابت نشده بود.

همسر قاضی محمد مبلغ چهارده هزار تومان (معادل حدود دوهزار و هشتصد دلار) پول به وکیل قاضی پرداخت نمود بلکه بتواند کاری بکند. سروان شریف مجبور شد که پول را بسه دادگاه تحویل دهد، آنگاه این موضوع را نیز آشکار کرد که قاضی مبلغ بیست و یک هزار تومان برای رهائی افسران کرد پول پرداخت کرده است. برابر دستور تهران تمام این پولها به همسر قاضی مسترد گردید، اما زمانیکه این پولها را به ایشان برگردانند، او بیوه شده بود.

اعلام جرمهای سیف قاضی عبارت بود از: پوشیدن لباس ژنرالی، سه بار مسافرت به باکو، شرکت در جنگهایی که علیه ارتش ایران انجام شده بودند. او در دفاعیات خویش اظهار داشت: پس از امضاء موافقتنامه بین پیشه‌وری و مظفر فیروز، که من به سمت فرماندار مهاباد منصوب شدم، دیگر لباس نظامی نپوشیدم. آنگاه مسافرت‌هایم به باکو با تأیید مقامات مسئول در تبریز انجام گرفته، در آخر اضافه نمود که معرفی من بعنوان تنها مسئول جنگهای منطقه کا ر صحیحی نیست.

صدر قاضی، که مدت بیشتر عمر جمهوری را در تهران و دورا زمها باد بعنوان نماینده مجلس گذرانیده بود، اظهار داشت: اگر من در این مدت گناهی داشته‌ام باید به دادگاه عادی داده شوم

نه دادگاه ویژه نظامی. اما سخنانی که او در روز ششم ماه
دسامبر در حیات مسجد عباس آقا دایر بر مقاومت کردن در برابر
قوای دولتی گفته بوده به زیان او تمام شد.
روز بیست و سوم ژانویه بعد از هفتاد و دو ساعت محاکمه نهانی و
غیرعلنی دادگاه ویژه نظامی هر سه نفر قاضی را محکوم به
مرگ اعلام کرد. برای بررسی و صدور رأی نهائی پرونده ها
به تهران ارسال گردیدند و در شهر چنین شایع شد که بیشک در
تهران رأی به برائت آنان داده خواهد شد. دوهیئت برای
تجدیدنظر در پرونده های آنان تعیین شدند و آنان پس از بررسی و
شور همان رأی صادره در دادگاه نظامی ویژه میمهاباد را -
تائید کردند. اما پاسخ فوری به میمهاباد ارسال نشده، ژنرال
همایونی از این بابت دلواپس شده، برای تحقیق در علت تاخیر
سرهنگ فیوزی را همراه با مدارک لازم به تهران فرستاد.
در تهران به او گفته شد: اقدامات لازم انجام و پرونده های
نهائی جهت اظهارنظر به قوام تحویل شده است، و اجرای این
مسئله به کمی صبر و شکیبائی سیاسی نیاز دارد و نباید زیاد -
عجله کرد. این امر به این معنا بود که قوام قبلاً بسا
سفارتخانه روسها در تهران تماس می گیرده، مسئله روابط
ایران و شوروی، نفت شمال، و... را دوباره با آنان به گفتگو
خواهد گذاشت.

وقتی در سی ام ماه مارس دستور اجرای حکم از تهران ارسال
گردید، ژنرال همایونی همراه با سرهنگ فیوزی در اورمیسه
بودند و جنگ علیه بارزانی ها را رهبری می کردند. پیامی
را دیوثی به میمهاباد ارسال داشتند دایر بر اینکه

سحرگاه روز آینده حکم به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود.
 چندروز پس از مرگ قاضی ها ، در حدود بیست و هشت نفری که از
 گردانندگان حکومت اکراد بازداشت شده بودند، محاکمه گردیده
 و از دو تا پانزده سال به زندان محکوم شدند. تنها سه نفر
 به حبس ابد محکوم شدند که پس از مدتی حبس آنان نیز با در
 نظر گرفتن بعضی مسائل به پانزده سال تخفیف یافت.
 چهارده نفر از ترس مجازات به عراق یا دیگر جاها گریختند.
 بغیر از سه نفر قاضی ، در اوایل ماه آوریل پنج نفر دیگر نیز
 اعدام شدند، یکی از آنان سرگرد "علی خان شیرزاد" بود
 که در بوکان به دار آویخته شده، چهار نفر دیگر عبارت -
 بودند از: سروان حامد ما زوجی - ستوان محمد ناظمی - ستوان
 رسول نقده - و ستوان عبدالله روشنفکر، که هر چهار نفر
 در مهاباد به دار آویخته شدند. علت محکومیت همه آنها
 جنگ با ارتش ایران در حدود و ثغور جمهوری کردستان بود.
 هنوز بخوبی روشن نیست که تصمیم نهائی برای اعدام قاضی ها
 چگونه اتخاذ گردیده، اما اینقدر پیداست که عقاید ضدونقیض -
 در سوی دولت در مورد اعدام آنها وجود داشت، آن دسته ای که
 رأی به اعدام قاضی ها دادند چون بیشتر نظامیان در آن دسته
 بودند، رأی آنها مورد تأیید قرار گرفت.
 برابر گفته شاهدان و ناظران این محاکمه، افسرانی که در
 این دادگاه قاضی را محاکمه می کردند زمانی به آخرین درجه
 عساکرت و ناراحتی رسیدند، که نامه ای از قاضی ، که دو ماه
 قبل برای افسران فرمانده درجبهه سفزن نوشته بوده قرائت
 گردید. در این نامه قاضی به شعر مشهور فردوسی اشاره کرده بود

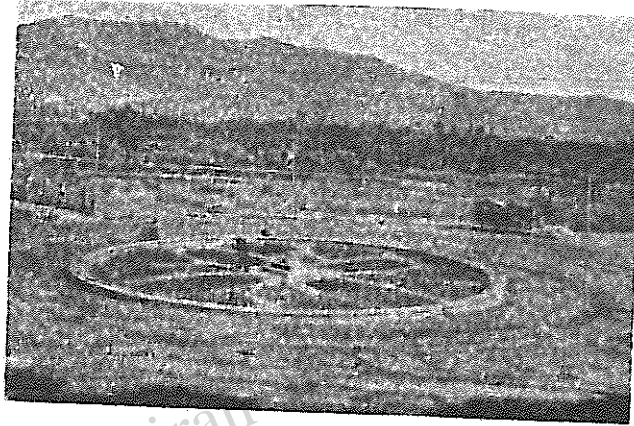
که می گوید :

همه سربسرتزیه کشتن نهیم از آن به که کشور بدشمن نهیم
قاضی نوشته بود که شماها افسران ارتشی هستی که تنها در -
هنگام صلح و آرامش شعارتان این است ، در روز نبرد و وایلا
اعتقاد شما به این شکل درمی آید :

همه سربسریشت بدشمن کنیم از آن به که خود را بکشتن نهیم
توهینی به این شدت ، از نقطه نظر افسران ارتش ایران قابل
گذشت نبود و می بایست گوینده * آن شدیداً " تنبیه شود .
سیف قاضی که نه تنها عموزاده * قاضی بلکه وزیر جنگ نیز
بود ، از نظر افسران ایرانی بیشتر از همه مستحق تنبیه کردن
بود . چنین پیداست که در این میان صدر قاضی از همه بیگانه تر
بوده زیرا که بیشتر عمر جمهوری را در مهاباد بوده نیز
تمام هم و کوشش خود را در راه آشتی دادن بین حکومت مرکزی
و افراد برجسته * جمهوری مهاباد بکار برده بود ، اما یکبار
در مجلس به شدت ارتش ایران را مورد حمله قرار داده ، نیز
روز ششم دسامبر در حیات مسجد عباس آقا در مورد ایستادگی
در برابر حکومت مرکزی سخن گفته بود . بسیاری از اکراد -
آگاه و ایرانیان بر این عقیده اند که بسیار به نفع حکومت
می بود اگر این چنین باخسونت با قاضی ها رفتار نمی کرد .

از سوی دیگر نیز گفته میشود که هیچ راهی برای نرزش نشان دادن
با آنان وجود نداشت . اما امروزه واقعیت چنین نشان میدهد
که آن رفتار تند و خونین نتوانست شعله های آتش ملی گرائی را
که در دل اکراد در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۶ زبانه کشیده بود خاموش
سازد هیچ ، بلکه آن را شعله ورتر نیز نمود

و تا امروز این احساس در شهر مهاباد و بعضی
جا های دیگر همچنان باقی و با برجامی باشد.



میدان " جوار چرا "ی مهاباد



شهید رسول نقده *

در آنسوی مرز، در کردستان عراق نسته‌ی بزرگی از بارزانی‌ها که عبارت بودند از: شیخ احمد - چهارنفر افسر قبلی ارتش عراق - و شماره ۶ فراوانی زن و مرده تسلیم ارتش عراق شدند. عده‌ای از بارزانی‌های بسیار ورزیده تحت نظارت ملا مصطفی باقی ماندند و بصورت پراکنده در شمال شرقی عراق میزیستند. اگرچه قدرت و توانائی نبرد را داشتند، بخاطر مذاکراتی که در پارلمان عراق آغاز شده بود، نمی‌جنگیدند. بعضی از آگاهان سیاسی بر این عقیده بودند که وجود نمایندگان میانه روکرد در پارلمان می‌تواند برای افسران قبلی ارتش عراق که به جمهوری ملحق شده بودند، عفو و اغماض یا لا اقل تخفیفی در مجازات بدست آورد. اما حکومت عراق بسیار سنگدل و تیره‌درون تر از این بود که حتی زره‌ای ترجم داشته باشد و در ماه ژوئن مصطفی خوشنا و - خیرالله - محمد محمود - و عزت عبدالعزیز محکوم به اعدام شدند. نفر آخر که فوق العاده به ولیعهد عراق خدمت کرده بود، این همه خدمت و حسن انجام وظیفه نتوانست بفریادش برسد و مانع از اعدام او گردد.

در اواسط ماه مه که ملا مصطفی اطمینان حاصل کرد انتقام عراق حتمی و شدید خواهد بود، تنه‌اراه چاره‌ای که بفکرش رسید که بوسیله آن جان خود و یاران‌ش را از خطر حتمی نجات دهد پناه بردن به کشوری دوست بود. نظر باینکه با ایران جنگیده و در این جنگ عده‌ای از افراد ارتش ایران را کشته بوده مسئله پناه بردن به ایران غیر ممکن بود. ظاهراً "چنین بنظر میرسید که حکومت ترکیه هم یک‌کسته کرد را که ملی‌گرا بودند و سرتاسر

وجودشان تولید اشکال و زحمت می کرده، نخواهد پذیرفت.
اتحاد شوروی در دوست مایلی آنسوی رود ارس تنها نقطه امید
بود. هنوز هم روشن نیست که آنان به چه امیدی و با پشتگرمی
به کدام قرار قبلی، روبه جانب شوروی راه افتادند.
بسرابر گفته^۲ منابع بارزانی وقتی ملا مصطفی افراد خویش
را مجاب کرد که تنها چاره اشان رفتن به روسیه است، آنان
هم پذیرفتند و در حالیکه پی هر مسئله ای را به تنشان مالیدند
بجانب شوروی راه افتادند. ملا مصطفی اعلام آمادگی برای
رفتن نمود، اما گفت تنها مردانی باید همراه من بیایند
که خانواده هایشان نیازی به آنان نداشته باشند. سپس
آنها تیکه واجد شرایط بودند و شماره شان بین پانصد
ناهتصد نفر بود روبه شمال راه افتادند.

روز بیست و هفتم ماه مه يك افسر عراقی به ایران خبر داد که
بارزانی ها وارد منطقه^۳ ترکیه شده اند و امکان دارد دوباره
سراز ایران در آورند. بعد از ظهر همان روز یکی از فرزندان
نوری بیگ بیگزاده اولین سته^۴ بارزانی ها را در نزدیکی
"امبی" ترگور مشاهده نمود. این گزارش در خوی به ژنرال
همایونی رسید، و آن زمان ژنرال در خوی انتظار ورود شاه را
به آنجا می کشید. پس از الحاق مجدد این مناطق به ایران
شاه اکثر شهرهای آن نواحی را مورد بازدید قرار داد. تا روز
بیست و نهم ماه مه بارزانی ها بسوی شمال ترگور در حرکت
بودند و به ناحیه^۵ "سومای" ایل شکاک رسیدند. عطا یرمنقله
اکثرا^۶ گزارش لحظه به لحظه در مورد حرکت بارزانیها به
حکومت ایران می دادند، مثلاً "اطلاع دادند که: بارزانیها

به آرامی حرکت می کنند - پیاده هستند - فقط بیماران و -
زخمی ها بر پشت اسب یا قاطر سوارند.

تاروز سی ام ماه مه کاملاً برای ایران مشخص گردید که مسیر
بارزانیها روبه شوروی است. رئیس ستاد ارتش ایران نستور
داد که به هرطریقی که شده دربره* "قطور" جلو آنها گرفته
شود. برای انجام این ما* موریت دوگردان ازخوی راه افتادند
درحالیکه چند ستون هم طرف ماکو را گرفته بودند. درفاصله*
مدت سی و یکم مه تا دوم ژوئن مسیر بارزانی به منطقه* ترکیه
افتاد، دوباره وارد خاک ایران گردیدند. هنگام طلوع
آفتاب روز سوم ژوئن ستدای از بارزانیها به قشور
رسیدند. یک شب قبل توانسته بودند بطور پنهانی از میان
دوگردان بگذرند. شاه که آن موقع از اردبیل دیدن میکرد -
فرمانی به این مضمون صادر کرد: لازم است بارزانیها
قبل از اینکه از ایران خارج شوند، به شدت سرکوب گردند
هر فرماندهی در اجرای این فرمان کوتاهی نماید تحویل دادگاه
ویژه* نظامی خواهد شد. از سوی رئیس ستاد ارتش نیز فرمان
مشابهی اما با لحنی آرامتر، صادر گردید.

بارزانیها در منطقه بودند و روز نهم ژوئن در بیست و پنج مایلی
شمال غربی خوی در کوهستانهای "سوسوز" ناگاه از چهار طرف
با تفنگ و نارنجک به ستونی حمله کردند که برای سرکوبی آنان
آمده بود. پس از اینکه شماره* فراوانی از ارتش ایران کشته و
زخمی شدند وعده ای نیز اسیر گردیدند. بارزانیها بجانب کوههای
شمال شرقی رهسپار گردیدند. روز دهم ژوئن به بیست و پنج مایلی
جنوب شرقی کوهستان "آرارات" که مشرف به رود ارس و مرزهای

روسیه است رسیدند و چنین پیدا بود که مهاجرت آنان دارد
به پایان خود نزدیک می شود، آنها دو بخت و بیست مایل -
مسافت را در مدت چهار روزه روز طی کرده بودند. روز دهم ژوئن
ملا مصطفی دونهراز افراش را به مرز شوروی اعزام داشت.
پس از پنج روز واحد های ارتش بدنبال آنها آمدند تا ببینند
که آنان در چه حال و موقعیتی هستند. وقتی روز هیجدهم ژوئن
به نزدیکی ارس رسیدند دیدند که دشمنان آنها به آن سوی
مرز و بداخل خاک شوروی رفته اند و مقدار زیادی تفنگ
نارنجک، مهمات از آنها، به اضافه دو جسد در رود ارس
غرق شده بودند، برجای مانده است. اینجا درست مقابل
پست "ساراچولا" ی شوروی بود.
ملا مصطفی و افراش تا یازده سال و چهار ماه آینده نتوانستند
دوباره سرزمین اجدادی خویش را ببینند.

آخرین گفتار

اقدامی که جمهوری کرد در سال ۱۹۴۶ انجام داد يك كوشش -
قهرمانانه‌ی ملی بود یا يك حرکت خائنانه و جدائی خواهانه؟
داخلت بارزانی چه انگیزه‌ای داشت؟ يك همکاری برادرانه
و انسانی یا ارضاء حس توسعه طلبی و نفوذ شخصی؟
پس از سقوط جمهوری باسخرهای گوناگونی به این پرسشها داده
شده است، اما آیا براستی در پشت پرده چه خبرهایی بوده و -
حقیقتی در این باره وجود داشته است یا خیر؟
حقیقت و راستی اگر هیچ کسی بدنبال پیدا کردنش نروده، بالاخره
در میان چیزکی بوچ گم خواهند شد.
از زمان سقوط جمهوری تا امروز (۱۹۶۲) مها با دا ز نظر ظاهر و
باطن تفریاتی فراوانی یافته است. هم اکنون در حدود
بیست و دوهزار نفر جمعیت دارد (۱۹۶۲)، مردم در ساختمانهای
تازه ساخت و زیبا زندگی می کنند، خیابانها آسفالت شده اند
و مردم از بسیاری چیزهایی که در سال ۱۹۴۶ وجود نداشت، -
بهره می برند. سپاه سه ارتش ایران در مها باد مستقر شده و
حفاظت از منطقه به آن سپرده شده است. چگونگی اوضاع
داخلی شهر بوئزده تحت نظارت و فرماندهی بعضی از افسران
فعال، همچون سرلشکر "کریم وهرام" روبه بهبودی چشمگیری
رفته است، ژنرال وهرام از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ فرماندهی
سپاه سه را برعهده داشت. چگونگی شهر با مقایسه با سالهای
۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ بسیار خوب و قابل کنترل است و مردم در رفاهیت و
آسودگی مورد رضایت خویش بسر می برند. از آن فشاری که در
سال ۱۹۴۱ بر دوش آنان سنگینی می کرد خبری نیست.

مردم در اثر بالا رفتن سطح فرهنگ از بسیاری از مسائل جهان - اطلاع دارند و برعکس سال ۱۹۴۶ که در بیخبری بسر می بردند. بیشتر مسئولین آفریز جمهوری و امروزه بر سر شغل و کار عادی خویش بازگشته اند. آتش کینه اعدای سال ۱۹۴۷ که مدتی بسیار پر حرارت بوده کم کم به سردی گرائیده است. سرگذشت خانواده قاضی ها بسیار غم انگیز و اندوه آور بود. افراد عشایر امروزه مسلح نیستند، اما همچنان غیور و رشید می باشند و لباسهای زیبا و رنگارنگ خود را همچنان بر تن دارند. بعضی از سران عشایر بزرگ همچون: امرخان و علی آقا نهبکری امروز زنده نیستند و بجائی رفته اند که کسی را به آنان دسترسی نیست. دسته ای هم برای نگهداری خاطرات گذشته و شاید انتقام گرفتن در آینده هنوز زنده اند. سازمانهای ملی گرا فعالیت زیر زمینی دارند و توسط عده ای جوانان پر شور و مسلح رهبری میشوند. افکار جدائی خواهانها شاید هنوز از درون بعضی ها بیرون نرفته باشد، اما شوروی موفق نگردیدهمه مردم را در جهت خواسته های خویش بکشانند. هم اکنون نهضت ملی گرایانه در عراق آغاز یافته که اگراد ایرانی از درون دل با آن هماهنگند و پیروزی آنرا آرزوی عمیق خویش می دانند. در عراق از زمان انقلاب سال ۱۹۵۸ که راه برای بازگشت مجدد ملامصطفی به آنجا گشوده شده تمایلات ملی در آنجا مرکزیت پیدا کرده. اگراد در آغاز همچون قهرمانان ملی مورد استقبال پرشوری قرار گرفتند و ملامصطفی اجازه ی سازمان دادن مجدد حزب دمکرات کردستان عراق را یافت. سپس تمایلات ملی اگراد توسعه یافت و بجائی رسید که در ماه

سی‌تا مبر سال ۱۹۶۱ اکثر اکراد انقلابی و مسلح در کردستان -
 عراق تمرکز یافتند. در شمال ملا مصطفی رئیس اتحاد قبیله‌ای
 و رهبر حزب دمکرات کردستان عراق بوده در حالی که در قسمت
 پائین استان لوان سلیمانیه یک سازمان دیگر برای دستیابی
 به اهداف خویش با دولت عراق روبرو بود. در "رانیسه"
 عباس مامند آقا آکو، رهبری گروهی را برعهده داشت، -
 ناچار بار دیگر دولت عراق از "شیخ رشید لولان" خواست که
 علیه بارزانیها وارد عمل شود، اما شیخ رشید اینگونه که در
 سال ۱۹۳۱ توانسته بوده این بار نتوانست کاری از پیش ببرد.
 چارنشین‌های هرکی کوچ خود را روبه دشت‌های اربیل، و منطقه
 بارزان روبه مرزهای ایران آغاز کرده بودند، ویکی از پسر
 حادثه‌ترین کوچپایان در روزگار دینار مارک سایکس در سال
 ۱۹۰۶ انجام گرفت. همانند سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ آن -
 سلاح‌هایی که ارتش عراق علیه اکراد انقلابی بکار می‌برد -
 نیروی هوایی است که اخیراً "میگ‌های ساخت شوروی هم به آنها
 اضافه شده‌اند. چگونگی اوضاع از نقطه نظر عمومی و کلی با روز
 های شکل گرفتن جمهوری و آن هنگام که در سال ۱۹۴۵ دسته‌ای -
 کرد به باکو رفتند و میخواست مسیر بجانب روسها متمایل
 گردد، نیز روزهای فعالیت جمعیت ژ. کاف در مهاباد، و حزب
 هیوا در عراق که کوششهای آن بوسیله‌ی رهبران مسلح بسه
 بیراهه کشیده شده، بسیار فرق کرده است.

اکراد ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند (شهرله‌بی‌کاری با شتره)
 یعنی جنگیدن بهتر از بی‌کاری است، شاید بسیاری از جنگها
 را بر اساس این ضرب‌المثل بوجود آورده باشند.

می توان پیش بینی کرد که : همچون گذشته کردستان بخاطر کوه های سربلک کشیده اش ، بخاطر موقعیت خاصی که داردو بعللی دیگر ، مدتی از یادها برود و فراموش گردد، اما امکان دارد پس ازچندی دوباره جنبشی عادلانه وشجاعانه در آنجا شروع گرددو بسیاری از افرادی که نامشان در این کتاب آمده است ، یا جوانانی که فعلاً ناشناخته و گمنام می باشند ، وارد میدان مبارزه شوند ، وهمچون همیشه بار دیگر تاریخ تکرار گردد.

پایان



« تیمسار سرلشکر کریم وره رام فرمانده سابق لشکر رضاییه فرماندهی سپاه ۳ شمالغرب

ملحقات

برای هرچه روشن تر شدن مطالب کتاب تحقیقات فراوانسی بعمل آوردم. نزد تمام اشخاص محترمی که در آنروزگار (سال ۱۹۴۶) مصدر کار حکومتی بوده و هماکنون زنده اند رفتم و مسائل حساس و ابهام آمیز را با خود آنان بگفتگو گزاردم اینک به ترتیب، به موارد فوق الذکر اشاره می نمایم البته لازم به توضیح است که برهرا انسان آگاه و مؤمنی وظیفه، انسانی و دینی و اجتماعی است که تاجائی که در توان دارد نسبت به پاك گردانیدن دروغ از تاریخ اقدام نماید اگر در زمینه، تاریخ مطلب دروغ منتشر شود، شاید ضررش بیشتر از زیان بمباران هم باشد، زیرا در آینده نسلهائی را در مسیر انحرافی رهبری خواهد کرد، این است من در اینجا بار دیگر از همه، برادران و خواهران آگاه و مطلع استنها دارم اگر در مورد مطالب مندرج در این کتاب ایراد و انحرافی مشاهده می کنند و می بینند بعضی از حواث بشکلی دیگری بوده، آن شکل را همراه با مدارك و دلایل خود ارائه فرمایند تا بتوانید در جایهای بعدی از آن بهره برداری نمایم.

شب دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ شمسی نزد سرورگرامسی "عبدالله نهری" مشهور به "عبداللهی برایم شمزینی" - رفتم، متا، سفانه در موقع ورود من ایشان بسیار بیمار و ناراحت بودند، ولی با اینهمه در کمال صفا و خوشروئی سرا به حضور پذیرفتند. ایشان در نمایشنامه "دایکی نیشتمان" (مام میهن) به نقش مادر وطن بازی کرده بودند و آنزمان همه جا صحبت از خوش صوتی ایشان بوده است. مشاراً لیس

گفتند که نمایشنامه براساس پنج شعر از اشعار شاعرملی
کرده استاد ده هزار ساخته شده بوده اشعار اینها بودند:

را و کهری به دخوو خویئریر و خویین خور

ٹیوه بن و خودا به سه زولمو زور

لهژیربا لمدارای مه پهرینن

هیلا نه که مان لی مهرو خینن

ده ندوکی شوشی شیشه ی گیا نمه

خهت و خاله که ی چه زی گیا نمسه

من له مهرگی خوم دلم ئیش نا کا

به لام ده ترسیم تیرو خه تا کا

نه درپته له خوم وه رولم که وی

چه رگم ببری له شیرن خه وی

و دراین نمایشنامه " سیروس حبیبی " و " سید عبدالله

ایوبیان مرکزی " نیز به نقش فرزندان مام میهن بازی -

می کردند. و رویهمرفته نمایشنامه مورد استقبال بسیار

گرم و بی نظیر مردم واقع گردیده. برادر " عبدالله نهری "

متأسفانه در پائیز سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفتند.

روانشاد و بهشت برین جایگاهش باد.

با جناب " صدیق حیدری " ملاقاتهای متعددی داشته ام و

ایشان هر بار با کمال محبت مرا پذیرفته اند در این باره بسیار

سپاسگزار و ممنون ایشان هستم. مشارالیه یکی از بنیانگذاران

جمعیت ژوکاف بوده اند و بخاطر مسائلی ملی زحمتهای فراوانی

را متحمل گردیده و آوارگی و دربندری بیش از حدی دیده اند، که

البته خودشان از این آوارگیها بنام پرافتخارترین دوران -

حیات خویش یاد می کنند. یکی از جالب ترین ملاقاتها ی من با ایشان شب دوشنبه مصافح با اول بهمن ماه ۱۳۵۸ شمسی بود که آن شب را ایشان دقیقاً " تا ساعت دوازده نصف شب بطور مشروح با من گفتگو کردند و مسائل بسیاری را برای من تشریح نمودند. خاطراتشان در دوران آوارگی راستی جا دارد بصورت کتاب جدا گانه ای منتشر گردد. جناب صدیق حیدری در سال ۱۹۴۶ وزیر تبلیغ و پروپاگندا بوده اند .

به جناب ملا " قادر مدرسی " شخصیت مورخ و محترم و گرامی نیز چند بار ملاقات و گفتگو داشته ام و بسیار از محضرشان کسب فیض نموده ام . در یکی از دیدارها که در ساعت پنج بعد از ظهر روز یکشنبه مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۷ انجام گرفت ، من چند مسئله را با ایشان به گفتگو گزاردم . البته بایسد این مطلب را نخست اعلام دارم که جناب قادر مدرسی که از يك خانواده محترم روحانی می باشند، از بنیانگزاران جمعیت ژ. کاف بوده اند و در سال ۱۹۴۶ مدت ها مسئول چاپخانه ی کردستان و گرداننده آن بوده اند . روزی که من به خدمت ایشان رسیدم ، در اثر لیز خوردن و افتادن به زمین در زمستان پای چپشان شکسته بود و چندان حال خوشی نداشتند ، اما اظهار داشتند که چون تحقیق در يك سلسله مسائل تاریخی است با کمال میل حاضر به گفتگو هستم . نخستین سوال من در مورد نطقی بود که روز ۲۲ ژانویه ، پس از اعلام جمهوری زیمرو بیگ آن را ایراد کرده بوده ، دایره حمله به شیخ عبداللہ افندی گیلانی و جاسوس قلمداد کردن ایشان ، جناب مدرسی اظهار داشتند : بعد از ظهر همان روز شیخ عبداللہ مجبور

به ترك مهاباد گردیدند، و شب را به قهوه خانه حیدر آباد عزیمت نمودند. آنگاه مقاله " زیرو بیگرا آوردند تا در روزنامه " کردستان بچاپ برسانیم ، من تا سه روز مرتب امروز و فردا می کردم ولی بالاخره مجبورم کردند تا آن را چاپ و منتشرمائیم . در آخر نیز معلوم شد که محرك اصلی در تنظیم این مقاله ، سروان " نمازعلی اوف " روسی بوده است . نظر جناب مدرسی بطور کلی در مورد جریانات و سخنرانی های آنروز این بود : در آن روز چندین " لعنت نامه " قرائت گردیده گفته شد که اموال فلان ثروتمند باید مصادره شود خون فلان ستمگر باید ریخته شود، نست فلان فتووال بایسد قطع گردد... در حالیکه بیشتر حاضرین در آن گردهم آئیی از مالکین ، ثروتمندان و اربابان بودند، و هر ارباب عده ی زیاد تفنگچی و افراد مسلح در اختیار داشت . به فرهای اگر آن حرفها خوب و درست هم بودند، آنروز وقتش نبوده هنوز هیچی نشده و از راه نرسیده ، با این سخنان اولین تخمهای نفاق و دشمن داخلی تراشی را پاشیدند .

در مورد جمعیت ژو . کاف اظهار داشتند : بنیان گزاران این گروه سیاسی عبارت بودند از : محمد نانو زاده - عبدالرحمان ذبیحی - حسین فروهر - عبدالرحمن امامی - خودم (منظور جناب قادر مدرسی است) - قاسم قادری - ملا عبدالله داودی - محمد یا هو - صدیق حیدری - عبدالرحمن کیانی - میر حاج که این يك نفر عراقی بود . و رابط حزب ، سعید حه مه قاله نامی بود . محل اولین گردهم آئی که منجر به ایجاد نطفه جمعیت - ژو کاف گردیده ، باغ امین الاسلام بود که امروزه بیمارستان

مبارزه با سل مهاباد در آنجا واقع شده است. آرم این جمعیت، شکل خورشید بود که در وسط آن با الفبای لاتین دو حرف ژ و کا نوشته شده بود. این جمعیت يك تشکیلات کاملاً مخفیانه وزیرزمینی داشت و راستی روسها را نیز مات و مبهوت کرده بود، و بالاخره به دلایلی تحت فشار روسها دست نشانندگان در آذربایجان این جمعیت تغیر نام و تغیر ماهیت یافت. عبدالرحمن ایلخان نیز از بزرگترین کمکهای مالی به این جمعیت می کرد.

بعداظهر روز پنجشنبه ۱۳۵۸/۱۰/۲۷ به محل کار سرورگرامی جناب "سیدرحیم ایوبی" واقع در پاساژ ایوبی رفتم که باید بگویم لحظات بسیار پرارزشی در خدمت ایشان بودم. مشارالیه ما جرائی را از قول پدر مرحومشان نقل کردند که جا دارد مورد تحقیقات دیگر نیز قرار گیرد و راستی مسئله بسیار جالب و قابل توجهی است، شرح آن این است: شبی سه نفر روس در "پسوه" به منزل قرنی آقا ماش میروند البته مدتی قبل از اینکه جریان جمهوری بوجود بیاید و به اومی گویند: شما رئیس عشیره هستید، امکانات دارید نفوذ و قدرت دارید، چرا برای احقاق حقوق مردم کرد قیام نمی کنید؟ اگر لازم باشد ما بول و اسلحه و حتی سرباز هم در اختیار شما قرار خواهیم داد. قرنی آقا می پرسد: آیا شما حاضر هستید يك سند رسمی معتبر در این باره بده بمن بدهید؟ پاسخ میدهند خیر. می پرسد: می توانید در روزنامه های رسمی خودتان از جنبش ما پشتیبانی کنید؟ پاسخ میدهند خیر این کار را هم نمی توانیم انجام دهیم.

بعنوان آخرین سوال قرن‌آقا می‌گوید: بالاخره میتوانید
 در برنامه‌های رادیوئی تان حرکت و نهضت ما را مورد تأیید و
 پشتیبانی قرار دهید؟ باز هم پاسخ منفی میدهند. قرن‌آقا
 می‌گوید در این صورت من هم نمی‌توانم تنها به پشت گرمی
 چند کلمه حرف شفا می‌شما، و با مقدار کمک مخفیانه‌ای که
 در این باره بمن می‌کنید، با سرنوشت ملتی بازی بکنم.
 جناب ملا قاسم مدرس حرف "سیدرحیم ایوبی" را تأیید کرده و
 اضافه نمودند که من این جریان را از خود قرن‌آقا شنیده‌ام.
 عده‌ای هم می‌گویند این ماجرا بصورت دیگری بوده و آن اینکه
 پس از تشکیل جمهوری مهاباد روسها می‌بینند که قرن‌آقا
 که شخص قدرتمند و با نفوذی بوده هیچ اهمیتی به حکومت و یا
 شخص قاضی نمی‌نهد و می‌دانند اگر این فرد هم جانب حکومت
 اکراد را بگیرد آنرا اعتبار و قدرتی دیگر می‌بخشد
 این است روزی سه نفر روسی نزلش رفته و به او می‌گویند که
 چرا به قاضی و حکومت اکراد گردن نمی‌گزارید؟ قرن‌آقا
 می‌پرسد که آیا شما حاضر هستید که معتبر و با ارزش
 در مورد ادامه حیات حکومت اکراد به قاضی بدهید یا رژیم
 اکراد را در روزنامه‌های ویا رادیوهای خود به رسمیت
 بشناسید و از آن پشتیبانی کنید؟ اگر اینکارها را خواهید
 کرد بگوئید تا بمن با کمال افتخار نوکری قاضی و رژیم
 را بگردن بگیرم. پاسخ روسها این بوده که ما نمی‌توانیم
 هم می‌گوید در این صورت هیچگونه انتظاری از من نداشته
 باشید. حال کدامیک از دو مورد بالا درست تر است؟ باید کمانی

که در این مورد مدارکی دارند ، با از نزدیک در جریان بوده اند
 موضوع را روشن کنند .
 نخستین ملاقاتم با جناب " سیدعبدالقادر سیادت " فرزند
 فقید سعید ، مرحوم " حاجی باباشیخ " روز سه شنبه
 مورخه ۱۳۵۹/۱/۱۲ در محل کار روزانه اشان ، دفترخانه اسناد
 رسمی شماره ۱۱ مهاباد (اسناد و املاک) انجام گرفت و این امر
 مقدمه بود برای چندین دیدار پرازش و مفید دیگر . طی این
 دیدارها مسائل فراوانی در مورد شخص حاجی باباشیخ
 پرسشهایی مطرح نمودم و پاسخهایی از زبان فرزند ایشان شنیدم
 که در اینجا نقل می کنم : پرسش نخست من در مورد علت نفوذ
 آن مرحوم در دستگاه رضاخان بوده که چنین پاسخ شنیدم :
 حقیقت این است که حاجی باباشیخ بعنوان یک شخصیت روحانی
 و عارف مورد اعتماد و احترام توده مردم بوده اکثر مشکلات
 منطقه و حتی اختلالات خانوادگی و گروهی با دخالت ایشان رفع
 و حل می شد و طبعا " رضاخان دلیلی نداشت و نمی توانست به چنین
 شخصی احترام نگذارد ، ولی همانگونه که ملت کرد و تارشیخ
 شاهد است مرحوم حاجی باباشیخ از نفوذی که در دستگاه رضاخان
 داشت حداکثر استفاده را در جهت خدمت به مستضعفان و گرفتار -
 شدگان در آن دستگاه ظلم و استبداد می نمود و تا آنجا که بحر نفس
 توجه می شد بنفع زندانیان در بند ، فقرا ، و مظلومین کوشش و -
 تقلا می نمود . نظر حاجی باباشیخ در همه موارد احقاق حقوق
 ضعیفا و مظلومان بوده و هیچ نظری جز رسیدن حق به حقدار نداشت
 اگر شخص متنفذی میخواست اعمال زوری بنماید در مقابل دستسور
 عادلانه و خدا پسندانه او تیرش به سنگ میخورد و ناچار می شد به

اجرای عدل و انصاف تن در نهد و همین حق طلبی باعث شده بود که ستمگران در برابرش به زانو در آیند. این فقط تدا بیسر واقع بینانه حاجی باباشیخ بود که توانست بارها و بارها در میان عشایر گلباخی و تیلکو رفع فتنه و فساد بنماید و از سوی دیگر مردم بیگناه فراوانی را از زندانهای مخوف رضاخانی رهایی بخشد. شرح خدمات آن فقید در این مختصر نمی گنجد با توجه به این موقعیت خاص بود که همیشه رضاخان برسد جلب قلب و نزدیکی به ایشان برمی آمد و اینهم حاجی باباشیخ بود که از این موقعیت فقط در جهت کمک به درماندگان بهره می گرفت. او بسیار وارسته تر از آن بود که بخاطر جاه و مقام و مال و منال دنیا قصد تقرب به پادشاهان وقت را داشته باشد. بسیار بجا خواهد بود اگر بجا جرئت بگویم که رضاخان از او وحشت داشت و چون امکان از زمین بردن او را نداشت، ناچار برسد جلب و جاهت او برمی آمد و سعی داشت حسن نیت خود را به او ثابت کند، لذا همیشه در این فکر بود که بوسیله ی جاه و مقام یا مال و ثروت دنیا او را بخود نزدیک نماید. برای نمونه به دو مورد اشاره می نمایم، اول در سفری که ایشان را بتهران احضار می نمایند، در آنجا از او دعوت می کنند که در تهران مقیم شود و بعنوان وزیر معارف (فرهنگ) خدمت نماید و حتی ابلاغ وزارت ایشان را صادر هم میکنند. حاجی باباشیخ پاسخ میدهند اگر من در میان مردم باشم بهتر میتوانم به آنان خدمت کنم، اشخاص باسواد در مملکت زیادند کسی دیگری می تواند وزارت معارف را اداره نماید. دوم :- رضاخان سعی میکند از طریق مادیات او را راضی و قانع نماید

لذا دستور می نهد دو آبادی « شین آباد » و « بیدآباد » در چند کیلومتری میاندوآب ، که آن موقع جزو املاک خالصه محسوب می شدند، به حاجی باباشیخ بدهند، در همین زمینها سپهد شاه بختی ، امیر لشکر شمال غرب آنروز به حاجی بابا - شیخ تلگراف می زند و جریان را بازگو می نماید و از ایشان دعوت می کند که به اورمییه رفته و طی تشریفات قبالی دوآبادی را بوی تسلیم نماید، حاجی باباشیخ تلگرافی جواب میدهد:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم - با پانسه بگوی که روزی مقرر است شاه بختی در این رابطه گفته بود: با سرسخت کاری نمیشود کرد. در پاسخ این پرسش من که: مرحوم حاجی باباشیخ بنام یسک روحانی مدتها گوشه گیر بوده چه انگیزه ای باعث شد دست به اسلحه برده و مدتی هم با محمد رشیدخان بانه رابطه داشته - باشد؟ جناب سیادت اظهار داشتند: حاجی باباشیخ تنها يك روحانی به آنصورت که در باره * روحانیون تشریف می شود نبوده در جاتی که می دانست طرف ظالم تر از آن است که با ارشاد به راه مستقیم بیاید دست به اسلحه هم می برد چنانکه در جنگ بین المللی اول که روسها به ایران تجاوز کرده بودند حاجی باباشیخ با تفاق آراء * بعنوان رئیس المجاهدین در - کردستان ایران وحتى کردستان عراق معرفی شده بود و عملاً مسلمانان مناطق کرد نشین را بسیج نموده و با سربازان متجاوز روسی به نبرد پرداخت و تا روزیکه انقلاب کبیر روسیه بوقوع پیوست و سربازان تزاری خاک ایران را ترک کردند به مبارزه ادامه داد و در اغلب جنگها روسها را شکست فاحش داد و در همین

رابطه بود که از طرف سلطان عثمانی آفرود فرمائی در جهت تشویق و تقدیر از مجاهدات ایشان صادر شده، بهر حال وقتی در جنگ بین المللی دوم ارتش متفقین به ایران حمله نمود و حکومت رضا خان ساقط شده، مناطق کردنشین همچون سایر نواحی ایران از نفوذ دولت خالی ماند، محمدرشید خان بانه ای، در مناطق بانه، سرشت، و سقز بنام احقاق حقوق ملت کرد و تحت نظارت ما^۱ موران انگلیسی شروع به اقداماتی نمود و با توجه به عشایری بودن اقدامات بعضاً "منطقه چهار آشوب شده و مردم مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند بنحویکه در بعضی مناطق رعب و وحشتی خاص مردم را فرا گرفته بود این - بود که عده ای از ریش سفیدان و معتمدین اهل شهرستان سقز از جمله مرحوم ملا وهاب امام زاده - حاجی عزیز دباغی و... به "ترجان" محل سکونت حاجی باباشیخ آمده و با اصرار و ابرام او را با خود به سقز بردند تا شاید بتواند کاری کند و منطقه را از ضروریان و چپال و غارت شدن بیش از این نجات دهد حاجی باباشیخ به سقزی رود و با مذاکره و زحمات زیاد - موفق می شود تا حدودی جان و مال و ناموس مردم را از خطر تهاجم و دست درازی افراد محفوظ دارد، عشایر از شهر بیرون می روند و چند نفر از نزدیکان خود را ما^۱ مور محافظت از جان و مال مردم می نماید، در آن وقت سیاست حاجی باباشیخ این بود که طرفین متخاصم تا روشن شدن تکلیف قطعی دولت هر اختلافی را از طریق گفتگو حل کنند و در این میان با هر طرفی که میخواست به حقوق مردم دست درازی کند جنگ میکرد، و به همین دلیل چند بار با سربازان دولتی، و چند بار نیز با جنگجویان غیر مسئول جنگید

خلاصه و در هر حال يك هدف داشت و آن هم رسیدن حق به حقدار بود و در هر دوره منطبق با شرایط آن دوره اقدام می کرد و اگر مسلحانه دفاع می کرد می گفت: آخر الدواء الكی .

از شیوه کار حاجی با با شیخ در طول مبارزات او بخوبی پیداست که او طرفدار محمد رشیدخان و امثالهم و ویا دولت و عمال ظالم آن نبوده است، او طرف دار مردم بود و بنظر خودش مصلحت مردم درجه بود آن کار را انجام میداد، او با سه صدی که داشت دارای افکار ناسیونالیستی بسیار معقول و منطقی بوده، حقوق هر فردی را از هر طایفه و قبیله و نژادی که بود محترم می شمرد بشرط آنکه آن فرد هم حقوق سایرین را مراعات می کرد.

در پاسخ به این پرسش که انگیزه پیوستن حاجی با با شیخ به مسائل سال ۱۳۲۴ شمسی چه بود؟ چنین فرمودند: بیشك يك انگیزه ناسیونالیستی مثبت و معقول در جهت احقاق حقوق مشروع مردم کرد. ایشان یکی از بنیانگزاران نهضت ناسیونالیزم لیبی در ایران و در عراق بوده اند و آنها نظریه که در مبارزات خود در جنگ جهانی اول سعی میکرد روسها را از منطقه های کرد نشین بیرون زانده و يك خودمختاری اسلامی بدون دخالت دولتهای بزرگ در کردستان پیاده کنند را این مورد عده ای از بزرگان کرد ترکیه و عراق نیز با ایشان همفکری کردند بویژه شیخ محمود سلیمانیه که شرح ماجرا در این مختصر نمی گنجد.

در هر صورت، حاجی با با شیخ در هر فرصتی که پیش می آمده به نیت حفظ حقوق مردم کرد کوشش لازم را می نموده، نهضت آزادیخواهان آن روزی مردم که در اوایل امیدوارکننده بود خیلی زود مفلسوم شد که روسها بدنبال نفع خویشند نه حقوق

مظلومان ، حاجی باباشیخ این موضوع را بیخ از دیگران درك کرده و بخوبی میدانست که وابستگی به آنان آینه شده خوشی ندارد، در این رابطه یا دآوری مطلبی خالی از فایده نخواهد بود و آن اینکه ایشان با عده‌ی دیگری به با کوعوت می‌شوند در جلسه‌ی « میرجعفر با قروف » پیشنهاد می‌نمایند تا وقتی که اکراد برای اداره کردن امور خود مستقیماً می‌توانند اقدام کنند، باید تحت تابعیت و نظارت حکومت دمکراتیک آنز برای جان باشند، حاجی باباشیخ به شدت با این پیشنهاد مخالفت می‌نماید و میگوید: اگر بنا باشد که ملت کرد تحت قیمومت دیگران باشد ، چرا همان قیمومت حکومت مرکزی ایران را نپذیرد؟ این پیشنهاد شما از چاله درآمدن و به چاه افتادن می‌باشد، بخاطر این مخالفت مجلس بحث و مذاکره قطع میشود و مدعوین به محل خود برمی‌گردند.

در پاسخ این پرسش که همانگونه که ایگلتون اشاره می‌کند آیا رقابت و همچشمی با بعضی از خانواده‌ها (مثلاً ایلخان نیزاده) او را به این مسائل کنید یا خیر؟ نظر شما چیست؟ اظهار داشتند حاجی باباشیخ و الا تروپا لاترازان بودند که بخاطر همچشمی با این و آن دست به چنان مسئله مهمی که به سرنوشت ملتی بستگی داشت بزنند و فقط بخاطر مردم خود را به آب و آتش میزد.

در مورد این مطلب که چگونه نامبرده پس از استقرار مجدد حاکمیت ایران اقدام نگریدند؟ چنین فرمودند: برخلاف نظر بعضی از مفرضین و یا ناآگاهان حاجی باباشیخ بعلت تبارسی قبلی با حکومت ایران نبود که اقدام نشده این امر دوعلت داشت اولاً « مسئله کبر سن که ایشان بالای هفتاد سال

سن داشتند و بر ابرقوانین آن روزگار کسانی که بیش از هفتاد سال سن داشتند اعدام نمی شدند. ثانیاً " وقتی که ایشان باز داشت گردیدند مرحوم " ملك محمود سلیمانیه " رئیس اکراد ناسیونالیست عراق شدیدا " بدولت ایران اخطار کرد که چنانچه اگر يك مواز سر حاجی باباشیخ کم شود مناطیق مرزی سر داشت و بانه و مریوان را اشغال خواهد نموده بسا توجه به ضعف آن روزی ایران ، دولت مجبور به قبول خواسته " شیخ محمود گردیده نامه " شیخ محمود در این باره به ایران دربرونده " نامبرده در بایگانی ستاد ارتش می باشد .

پس از این جریانات آن مرحوم چه کاری کردند و در کجا اقامت داشتند؟ • پس از سقوط حکومت خود مختار و آزاد شدن از زندان حاجی باباشیخ بدستور دولت و تحت نظارت مداوم ما " مور های حکومتی در خانه " خود در قریه " " تر جان " تحت نظر و ممنوع الملاقات گردید و تا پایان عمر این دستور در مورد ایشان به قوت خود باقی بود . اگر چه ما " مورین در این باره شدت عمل بخرج میدادند اما اغلب فضلا و روحانیون دانشمند به دیدارش می آمدند .

آیا هیچ آثاری از ایشان برجای مانده است ؟ - بله ، آثاری از جمله رساله های در نجوم ، رساله های در حساب ، و حواشی زیادی بر کتب فقه و اصول اسلامی نوشته اند که متا " سفانه تا کنون به چاپ نرسیده اند .

آیا بیاد دارید نزد چه استادانی درس خوانده بود ؟ - استانا ایشان عبارت بوده اند از : استاد ملا حسن قزلجی فرزند مرحوم ملاعلی قزلجی - استاد ملا احمد ورزی - استاد ملا عبدالکریم

بیاره مؤلف " تهذیب الکلام " .

در مورد تاریخ وفات ایشان بفرمائید . - تا آنجا که بیاد دارم حاجی باباشیخ در سال ۱۳۳۳ شمسی در سن هفتاد و دو سالگی در قریه " ترجان " وفات یافتند .

با تشکر فراوان از سرور ارجمندم جناب سید عبدالقادر سیادت از لطفی که فرموده و به پرسشهایم پاسخ دادند .

بایکی از نزدیکان پیشوای شهید نیز گفتگوئی داشتم که در اینجا بحث را می آورم و برابر درخواست خود شان از ذکر نام مشارالیه خود داری می نمایم . - بنظر شما با توجه به کل جریان ، هدف روسها از اینکار چه بود؟ - شرح اهداف شوروی ها از کمک به برانگیختن یا بطور صحیح ترکمک ضمنی به طرح ادعای خود مختاری در کردستان و آذربایجان البته احتیاج به بررسی جامع سیاست کلی شوروی در سطح جهانی دارد و شرح و بسط این مسئله خارج از عهده " معلومات اینجا نب است ولی باندک واستنباط شخصی این مسئله اولاً ایجاد حریمی امن در جوار سرحدات جنوبی شوروی و دوم وادار ساختن ایران برای دادن امتیازات بیشتر از جمله امتیاز نفت شمال بشوروی بود . سوم نظر شوروی بیشتر متوجه آذربایجان ایران بود و کمک چشم گیری بکردستان نکردند . اصولاً ابرقدرتها در هر گوشه ای از جهان برای پیشبرد اهداف سیاسی خود عمل میکنند اگر با جریان های سیاسی در میان سایر ملتها و ملیت ها برخورد بکنند و بسه نحوی از آنها " جریان نهضتها ی آزادی خواهی سایر ملل در مسیر اهداف سیاسی آنان قرار بگیرد ، گوشه " چشمی نیز به پیشبرد آن نهضت (آنهم در حد و حفظ و پیشرفت مصالح سیاسی خودشان) -

می کنند بطوریکه تاریخ شاهد است در خلال جریان نجات کردستان و آذربایجان تا قوام السلطه نخست وزیر وقت ایران به شوروی رفت و قول دادن امتیاز نفت شمال را به آنها داده سیاست کلی شوروی به نفع ایران تغییر پیدا کرد و بعداً " که آقای حسین علاء نخست وزیر شد و مجلس مقاوله نامه نفت را با مجاهدتها ی مرحوم دکتر محمد مصدق رد کرد و آقای علاء تقاضای بیرون رفتن شورویها را در سال ۱۳۰۲ میلادی مطرح کرده، مولوتوف وزیر خارجه وقت شوروی در پاسخ به اعتراضات نمایندگان نکته جالبی گفته بود و آنهم این بود: " شوروی گریه های دیگری برای چوب زدن دارد" با پیشرفت و موفقیت کمونیست ها در چین و فشار افکار عمومی جهان حاضر شد ایران را تخلیه و نهضت های ایرانی را فدا نماید.

علل داخلی و خارجی سقوط حکومت آنروزی را چه چیزهایی میدانید؟
- اولاً " علل خارجی: تغییر سیاست شوروی در مورد ایران - سازش نهانی میان آمریکا و شوروی. اما علل داخلی: عدم آگاهی و رشد سیاسی مردم مخصوصاً " روستائیان، رواج اصول عشایری و خانخانی و فئودالیت که آن زمان در ایران و بویژه در کردستان رایج بود، همانطوریکه حتی امروزه مشاهده می شود اکثر عشایر نفع ایلی و شخصی خود را بر منافع ملی ترجیح می دهند. پائین بودن سطح فرهنگ و دانش و نا آگاهی عمومی و منظور داشتن منافع شخصی و اغراض جاه طلبی و خود بزرگ بینی توأم با تحریکات و تبلیغات حکومتها ی استعمارگر و تطمیع سران ایلات و عشایر بیهوشیوه همیشه و عدم اتحاد و یک رنگی در میان ملت کرد از علل اصلی سقوط حکومت ملی بود.

- چه پیشنهادی دارید برای اینکه حوادث تلخ تکرار نشوند؟

- در این رابطه بنظر من باید نخست در اعتلای سطح فرهنگ و -
 دانش و بینش عمومی مردم کوشید تا با درک صحیح واقعیات برای
 پیشبرد اهداف خود اتحاد و توافق بوجود آورند و هر سری آوازی
 سر نهدند. دوم قرار گرفتن در مسیر جریانات سیاسی جهانی البته
 نه از لحاظ وابستگی به ابر قدرتها بلکه برای بهره برداری
 از جریانات سیاسی به نفع ملت و به پیش راندن نهضت در مسیر
 درست و متکی بودن به خدا و به خلق که برای تحقق این منظور
 باید حتی المقدور از گروه گرائی و ایجاد تشنت و اختلاف و تفرقه
 پرهیز نمود. اگر ملتی یا نهضتی بتواند خود را بسازد و متفق
 و متحد باشد و از گروه گرائی و بسته بازی دوری نماید، قطعاً
 بخواست مشروع و طبیعی و انسانی خود می رسد. در غیر این صورت
 با شیطنتهای ابر قدرتها و اعمال سیاستهای تفرقه بینداز و حکومت
 کن دولتهای استعمارگر و استثمارگر محلی که برای بزرگمیسز
 کشیدن و استثمار ملتها از هیچ سیمه و نیرنگی دست بردار -
 نیستند و با زدن رنگهای سیاسی و برجسپهای تجزیه طلبی و غیره
 به نهضتهای آزاد یخواهان از جمله دعای مشروع اسلامی و
 انسانی ملت کرد میکوشند و متأسفانه کلاهان پس معرکه
 خواهد بود. مرحوم پیشوا این نکات را بخوبی تشخیص داده و -
 همیشه برای اعتلای سطح فرهنگ و درک عمومی مردم می کوشیدند.
 - لطفاً اگر خاطرات خاص و جالب توجهی از پیشوا دارید بفرمائید
 - یا دم می آید بعد از سقوط حکومت جبار رضا خان و تعدیل شدن
 مدارس شهر برای بازگشائی مجدد مدارس کوشش فوق العاده ای
 مبذول می فرمودند در ملاقاتی با چند نفر از معلمین برای باز -
 گشائی مدارس فرمودند: شما مدارس را باز کنید و بکودکان این

ملت محروم درس بدهید اگر با فروش این فرش (ست به فرشی که روی آن نشسته بودند زدند) هم باشد نمیگذارم شماها بدون حقوق بمانید.

دومین خاطره که همواره در نظر من زنده است و فراموشنا شدنیست، شهادت و شجاعت آن مرحوم در موارد حاد و مختلف بود در تبریز که شورویها با دعوت از سران عشایر کرد و کشاندن آنان به تبریز میخواستند کردستان را وادار نمایند که جزئی از آذربایجان باشد مرحوم پیشوا علنا «مخالفت کرده و اظهار داشتند ملت کرد دارای تاریخ آزادیخواهی است آنهم یک تاریخ طولانی و درخشان و در این راه صدها هزار قربانی داده است آذربایجان نیزها هیچوقت ادعائی در مورد آزادی برای آذربایجان نداشته اند ملت کرد حاضر نیست با چشم پوشی از قربانیهای خود سلطه* آذربایجان را قبول نماید اگر مقصود زیر سلطه بودن است، سلطه* حکومت مرکزی برای ما کافی است. این شهادت و شجاعت شورویها سرمست از زبانه* پیروزی بر آلمان نازی را وادار به سکوت نمود.

سومین خاطره، در جریان محاکمه* فرمایشی بعد از سقوط حکومت ملی، و وقتی که دادستان نظامی ضمن اظهارات خود جمله توهین آمیزی نسبت به ملت کرد ادامی کند، مرحوم پیشوا عصبانی شده و با برداشتن صندلی که روی آن نشسته بود به دادستان حمله می کند و میفرماید: من اجازه نمی دهم که به ملت من توهین کنید، من چند تن استخوان اجدام در این خاک پوسیده است، من کرد و ایرانی هستم و حقوقی مشروع و قانونی برای ملت من میخواهم، شماها غاصب و زورگو هستید. روی همین

ایده وایمان جان شیرین خویش را فدای ملت نمود. روانش -
شاد و بهشت برین جایگاهش باد.

باسپاس و تشکر فراوان از وقتی که در اختیار من قرار دادید.
موضوع زیر را چند بار از خود جناب "عمر آقا علی یار" -
شنیده‌ام و جا دارد بسیار مورد دقت و تعمق قرار گیرد :

وقتی در سال ۱۹۴۱ همراه با پدرم به باکو رفتیم (اولین سفر
به باکو در متن کتاب) و چند روزی را در آنجا بودیم و به
بازدید از مزارع، کارخانه‌ها، تئاتر، و... پرداختیم روز -
پیش از حرکت برای بازگشت، من در بازار باکو دنبال خرید
بعضی از وسائل مورد نیاز می‌گشتم. بداخل مغازه‌ای رفتم
یک پیره مرد ترک آذربایجانی موسفید صاحب مغازه بوده، منم
به اشیاء نگاه می‌کردم که آن پیره مرد به زبان ترک -
پرسید: اهل کجاستید؟ گفتم آذربایجان ایران - مهاباد .
گفت: چطور شده به اینجا آمده‌اید؟ منم پاسخ داده گفتم:
آمده‌ایم اینجا که اینهمه ترقیات و پیشرفتهائی را که شماها
بدان دست یافته‌اید ببینیم و وقتی برگشتیم آنرا الگوی -
خود در منطقه خودمان قرار دهیم . با دادن این پاسخ انتظار
داشتم پیره مرد بسیار خوشحال شده، دیدم نخست -
گاهی به بیرون مغازه انداخت و مطمئن شد که کسی در آن دوروبر
نیست، بمن چند گول کرد (حالتی که پنجه دست را باز کنند و بس
طرف کسی بعنوان تحقیر و تمسخر قرار دهند در کردی چه مبوله
یا چه موله می‌گویند) و با ترکی به لحن شدیدی گفت: گیت!
گیت! (برو - برو) و مرا از مغازه اش بیرون راند .

یکی از اکراد که به نام دانشجو به باکو اعزام شده بود و

در آنجا در مدرسه نظام مشغول تحصیل بوده این خاطره را تعریف کرده است: روزی افسر فرمانده ما را بیرون مدرسه برد و در مورد کلخوز و سوخوز مسائلی را برایمان شرح می داد، سپس راجع به محصولات کشتا ورزی پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به سخنرانی دور و درازی پرداخت و گفت که محصول فلات شرکت زراعی یا رسال فلان مقدار بوده، امسال چندین برابر یا رسال است و سال آینده فلان مقدار خواهد بود و... در این اثنا درجه دار روسی که همراه ما بود و در کنار من در صفا ایستاده بود و خودش ترك آنرا بیجان شوروی بود، سرش را بمن نزدیک کرد و به ترکی گفت: «ه موسی یه لان دی!» (یعنی هر چه ایسن افسر فرمانده گفت دروغ بود!).

XX

توضیحی که در اینجا باید به آن اشاره شود، تمام عکسها و نقشه هائی که در این کتاب زیر شان شماره دارد، عکسهای هستند که در متن اصلی کتاب بوده اند، بقیه را خودم گردآوری کرده و به کتاب افزوده ام.

در ترجمه و تهیه کردی این کتاب اشخاص زیادی با من همکاری کرده اند که در اینجا لازم میدانم باری دیگر از همه آنها تشکر و سپاسگزاری نمایم، برادران گرامی سید عبدالقادر و سید عبداللہ صمدی - همکاری بسیار ارزنده ای نمودند.

از سرور بسیار محترم و ارجمند جناب "سعیدخان هایون" نیز برای راهنمایی هان ارزشمندشان سپاسگزارم. بعضی از عکسها را نیز سرور گرامی آقای "صدیق زیان" (نانوازاده) در اختیارم قرار دادند که بسیار متشکر و ممنون ایشان نیز هستم.

در اینجا که ملحقات نیز به پایان می رسد ، بارندنگـراز
همهٔ دوستان و سروران ارجمندی که هرگونه مسئلهٔ روشنگری
از آن روزگار بیاد دارند ، مارا به نشانی : آذربایجان غربی
مهاباد - کتابفروشی وانتشارات سیدیان . در جریان قرار
دهند ، بسیار سپاسگزار خواهیم بود . مارا جز جستجو بسـه
دنبال راستی ها هیچ چیز دیگری به این کار و انداشته است ،
امید است همراهی و همکاری لازم را با ما بعمل آورید .

سید محمد صدی

بهار سال ۱۳۶۱ شمسی

مهاباد .

ترجمهٔ این کتاب در مراحل نهائی بود که متأسفانه استاد
عالیقدر و روحانی مبارز و دلسوز جناب ملا عبدالکریم مصطفی پور
آذر (شهریکندی) ظهر روز دوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲ در مسجد مولوی مهاباد
ترور شد و به درجهٔ رفیع شهادت رسید و براستی نخستین شهید
کردستان بعد از انقلاب گردید . بعنوان هدیه ای بسیار کم ارج
ترجمهٔ این کتاب را به روح پرفتوحش اهداء می نمایم ، امید
است با سخ قطره ای از دریای زحماتی باشد که او برای مردم
کشید و هما نگونه که وجودش برکت بوده ، شهادتش نیز برکتی در
جهت بیداری خفتگان باشد .

سید محمد صدی

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
الف	مقدمه ^۱ مترجم
۱	مقدمه ^۲ مؤلف
۵	نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰
۱۲	سده‌ی نوزدهم
۲۱	جنگ جهانی اول
۲۷	درمیان دو جنگ
۳۱	جنگ جهانی دوم
۳۶	قبایل کرد ایران
۴۷	اولین دیدار از باکو
۵۰	اداره ^۳ شهرداری مهاباد
۵۳	شهر مهاباد
۵۵	مردم مهاباد
۵۷	اقلیت ودین
۶۱	قاضی محمد
۶۵	جمعیت ژوکاف و چگونگی تولد آن
۶۹	کمیته‌ی مرکزی
۷۰	افزایش، رشد و توسعه
۷۳	کردستان بزرگتر
۷۶	عضویت قاضی
۷۸	یک نمايشنامه ^۴ کردی
۸۱	آذربایجان و کردستان
۸۵	دومین سفر به باکو

- ۹۲ زندگان به بارزانیها و گذشته آنان
- ۹۶ زندگی ایلاتی
- ۹۸ مقدمات تشکیل جمهوری
- ۱۰۰ بارزانیها و شرکت و همکاری آنان
- ۱۰۲ حزب دمکرات کردستان
- ۱۰۶ خود مختاری آذربایجان
- ۱۱۰ خود مختاری کردستان
- ۱۱۲ جمهوری شکل می گیرد
- ۱۱۶ حضور روسها
- ۱۲۱ هیئت دولت
- ۱۲۸ چگونگی اوضاع ایران
- ۱۳۲ در تبریز
- ۱۳۵ بارزانیها در مهاباد
- ۱۳۷ بازهم در تبریز
- ۱۴۰ ارتش مهاباد
- ۱۴۴ اوضاع عمومی جهان
- ۱۴۵ دشواریهای منطقه
- ۱۴۸ پیمان اکراد و آذربایجانیها
- ۱۵۲ اعزام دانشجو به شوروی
- ۱۵۶ قاراوا (قادرآباد)
- ۱۵۸ توتون
- ۱۶۱ ایران و آذربایجان
- ۱۶۴ یورش بزرگ
- ۱۶۹ گفتگوها
- ۱۷۱ موافقتنامه ایران و آذربایجان

۱۷۴	ما مشا
۱۷۸	درباره‌ی یورش
۱۸۲	آشتی و آتش‌بس
۱۸۴	اوضاع داخلی جمهوری
۱۸۸	تاثیر شوروی و تمایلات سیاسی
۱۹۲	جبههٔ شمالی
۱۹۴	ملاقات در تهران
۱۹۶	تصمیم ایران
۱۹۹	آخرین تنظیمات
۲۰۴	سقوط آذربایجان
۲۰۷	سقوط مهاباد
۲۱۴	مسئلهٔ سلاحها - آغاز بازداشت
۲۱۶	طرح الوند
۲۱۹	دریاکو
۲۲۰	نگاهی مجدد به بارزانیها
۲۲۵	تصمیم‌گیری در مهاباد
۲۳۳	آخرین صحنه
۲۳۷	آخرین گفتار
۲۴۱	ملحقات
۲۶۱	فهرستها
	تصاویر و نقشه‌ها

فهرست نامهای گسان

ایلخا نیزا ده ۴۴ ۷۰ ۱۲۳ ۱۰۶ ۱۰۷ ۶	ابراهیم ۲۲۱
۱۶۷	ابراهیم پاشا ۱۹
ایوب کریملی ۸۶ ۹۰ ۶	ابراهیم سالاری ۴۳ ۱۶۷ ۶
ایی بی ۱۲ ۱۳ ۶	ابراهیم صلاح ۱۶۹
آ	ابراهیم علیزاده ۱۶۹
آتا تورک ۲۸	ابوالحسن سیف قاضی ۶۴
آرشی روزولت جونیرا ۲۶ ۲۰۰ ۶	ابوالقاسم صدر قاضی ۶۱ ۶۳ ۱۴ ۶
۲۰۱	۱۰۹ ۶ ۲۰۵ ۲۱۳ ۲۲۵ ۲۳۱ ۶
آقا بیگ اف ۱۰۹	احسان نوری بیگ ۲۸
آندره گرومیکو ۱۲۹ ۱۴۴ ۶	احمد الهی ۷۶ ۱۲۵ ۶
آی جی ۱۲۹ ۱۳۰ ۶	احمد علمی ۱۵۸
۱۳۱ ۶ ۱۸۸ ۱۸۷ ۱۵۴ ۱۱۶ ۹۱ ۶	استالین ۹۱ ۱۱۶ ۶ ۱۵۴ ۱۸۷ ۱۸۸ ۶
آیروم ۱۸۲	۲۱۲
۲۰۸ ۲۰۱ ۱۶ ۱۸۸ ۱۷۸ ۱۲۰ ۶	اسدوق ۱۲۰ ۱۷۸ ۱۸۸ ۱۶ ۲۰۱ ۲۰۸ ۶
ب	اسماعیل آقا ایلخا نیزا ده ۱۲۵
با با یوف ۹۸ ۱۸۸ ۹۸ ۱۲۰ ۶	اسماعیل آقا سمسکو ۲۱ ۲۳ ۲۵ ۲۶ ۶
با یرنز ۱۰۶	۳۷ ۵۷ ۱۶۷ ۶
با یرید عزیز آقا ۱۶۷	اسماعیل حقی شا ویس ۷۲
بچمن ۵۷	اصلا نوق ۱۱۷
بداق سلطان ۹۸	ال او ۵۷ فاسوم
بدرخان درگولی ۱۳ ۱۴ ۱۹ ۷۳ ۶	امامی ۲۲۲
بوین ۱۰۶ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۲۱ ۷۰ ۶	امرخان شریفی ۲۱ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۷۰ ۶
بیداغی ۱۶۷ ۲۰ ۱۶ ۱۷۸ ۱۶۷ ۱۴۸ ۱۴۲ ۸۳ ۶	۸۳ ۱۴۲ ۱۴۸ ۱۶۷ ۱۷۸ ۲۰ ۲۰ ۶
بیلی فراسر ۵۳	۲۳۸ ۲۰۲
پ	امیر ارشد ۲۶
پارسی تبار ۲۲۵	امیر فلاح ۴۲
پاشا خان ۱۶۷	امین رواندوز ۷۲
پزشکیان ۱۸۲	اوسکا ررینا لفس ۲
بیرا ندوت ۲	ایزا بلا بیرد بیشاپ ۵۳

زیروبیدگ ۳۵ ۳۸۵ ۱۱۴ ۱۱۴ ۱۴۳ ۱۴۸ ۱۴۸ ۱۴۸	شاه عباس دوم ۱۰
۱۶۷ ۱۹۰ ۱۹۹ ۱۶۷	شریف (سروان) ۲۲۸۵ ۲۲۶
ژ	شمینان ۳
ژوزف استالین ۱۰۷	شمس برهان ۶۰
س	شیخ آقائی ۱۳۸
سالار الدوله ۱۹	شیخ احمد ۹۳ ۹۵ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۱۷ ۱۶۶ ۲۱۶
سرتیپ علی اصغرفیوزی ۳	۲۳۳ ۲۲۳ ۲۱۷
سرریدرز بولارد ۱۲۸۵ ۲	شیخ بارزان ۲۹
سرلشکرهما یونی ۳	شیخ جیتو ۱۰۱
سرهنگ امین ۴۵	شیخ حسن شمس برهان ۲۰۸
سرهنگ مهران ۳	شیخ رشید ۹۴ ۲۳۹ ۶
سلام الله جاوید ۱۴۸ ۱۳۶ ۱۳۳ ۱۸۴ ۶	شیخ سعید ۲۸
۲۰۶ ۱۹۸	شیخ عبدا سلیم ۹۳
سلطان اطمیشی ۱۵۴	شیخ عبدا لعزیز ۴۱ ۷۲ ۱۱۵ ۶
سلطان مرا نچهارم ۱۰	شیخ عبدا لقا در ۱۴ ۱۶ ۱۹ ۳۹ ۶
سلیم آتا کچیف ۳۴ ۸۲ ۸۵ ۱۰۵ ۶	شیخ عبدا لقا درگیلانی ۴۰
۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۳۳ ۶	شیخ عبدا لله افندی گیلانی ۴۰
سلیم آقا اجاق ۱۶۷	۴۱ ۵۹ ۷۰ ۸۲ ۱۰۰ ۱۱۵ ۱۴۸ ۶
سی مجی. آدموندز ۲	۲۲۳ ۱۶۷
سیدا احمد ۱۰۱ ۵۳	شیخ عبیدا لله نقشبندی ۱۴ ۱۵ ۱۰۶
سیدرضا ۱۴	۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۳۹ ۷۲ ۹۲ ۶
سیدله ۱۴ ۱۸ ۳۹ ۶	شیخ قاسم سلیمانیه ۷۳
سید طه شمزینان ۳ ۳۵ ۱۰۱ ۶	شیخ محمدمصدق (شیخ پوشو) ۱۷ ۳۵ ۶
سید عبدا لقا درسیا دت ۱۲۴ ۶	۴۱ ۶۳۹ ۶
سید فهیم ۱۶۷	شیخ محمود سلیمانیه ۱۴ ۲۴ ۶
سید کریم ایوبی ۱۵۴	۱۲۱ ۶۳۹ ۶
سید محمد ایوبیان مرکزی ۱۲۴ ۱۳۷ ۶	" ص "
سیروس حبیبی ۲ ۵۸ ۷۸ ۶	صا لقا پا دگان ۱۴۸
سیف قاضی ۸۵ ۱۰۸ ۶	صلاح الدین ایوبی ۹
ش	صلاح الدین کاظموف (کا کا غا) ۶
شافعی/میرزا رحمت ۶۱	۱۱۹ ۱۴۱ ۱۴۵ ۱۸۸ ۶
شاه ایران ۶۵ ۲۳۵ ۶	صمدوف (سروان) ۱۲۰ ۶

علیاء (علی یار) ۴۴	ض
علی اصغر فیوزی ۱۹۹۰۰۶۲۲۵	ضحاك ۷
۶۲۲۹۶۲۲۶	ط
علی جوانمردی ۱۶۷۶۴۵	طاہرخان ۱۶۷۶۳۷
علی حجازی ۲۲۲	طہ ۳۵
علی خان ۱۶۷۶۴۳	ع
علی خان تیلکو ۴۶	عادلہ خانم ۱۲
علی خان شیرزاد ۲۳۰	عباس مامند آقا آکو ۲۳۹
علی خسروی ۱۸۸	عباس میرزا ۴۴
علی ریحانی ۱۱۰۶۸۵	عبدالرحمن ایلیخان نیزادہ ۱۲۴
علی قاضی (کوری رہش) ۴۷۶۲۱۲۶۳۱۳	۱۲۵
عمر علیار ۳۵	عبدالرحمن ذبیحی ۱۱۰۶۶۹
" غ "	عبدالرحمن شرفکندی ۶۹
غفاری (سرہنگ) ۲۱۰۶۲۱۱۶۲۱۴	عبدالرزاق ۱۸
۶۲۱۷۶۲۱۶	عبدالعزيز گیلانی ۱۰۰
غفور محمودیان ۱۱۶۶۱۱۷	عبداللہ اوف ۵۰
غلامرضا خسروی	عبداللہ بایزیدی ۴۴۶۵۰۶۱۶۷
" ف "	عبداللہ روشن فکر ۲۳۰
فتاحی ۴۴	عبداللہ طہماسبی ۲۶
فتح اللہ اوف ۱۲۰	عبداللہ قادری ۷۰۶۸۵۶۱۳۷۶۱۶۷
فراسر ۱۲	عبیداللہ ایوبیان مرکزی ۸۰
فردوسی ۲۳۰	عثمان دانش ۷۲
فولادوند ۲۲۴	عزیزخان ۵۱
فیض اللہ بیگی ۴۴۶۱۰۶	عزت عبدالعزیز ۷۳۶۱۰۰۶۱۶۹۶۲۱۴
" ق "	۲۳۳۶۲۲۳۶۲۱۶
قادرخان ۴۵	عزیزوف ۹۰
قادر مدرس ۷۶۶۱۳۳	عزیزی ۴۴
قادی بیگ ۳	علا یوف ۸۶
قاسم ایلیخان نیزادہ ۸۵۶۸۶۶۹۰	علی آقا ۲۳
۱۰۵	علی آقا میراسعد ۳۵
قاسم قادری ۷۳۶۷۶	علی آقا میرعشایری ۸۰۶۲۲۱۶۲۰۸
قاضی علی ۶۱	علی آقا حاجی ایلیخانی ۴۴

فهرست نامهای جاها

کشورها، شهرها، دیه‌ها، عمارتها، مسجدها
 رودها، باغها، دریاها، میدانها

باغ گلستان ۱۱۸	آ
۱۱۰۶۱۰۷۶۱۰۰۶۹۸۶۸۵۶۴۷ باکو	آذربایجان ۲۱۲۲۵۸۱۶۸۵۶۱۳۹۶۲۶
۶۲۳۹۶۲۱۹۶۱۹۰۶۱۵۴۶۱۵۲۶۱۳۷	۱۳۷
۶۲۰۰۶۱۶۹۶۱۲۳۶۴۶۶۳۱ با نه	آذربایجان شوروی ۲۱۶۴۷
با یندرہ ۶۹	آارات ۲۸۲۳۵۶
بحر خزر ۸۱	آلمان ۸۵
برادوست ۴۱	آمریکا ۲۰۶۹۰۶۱۲۹
بر لین ۱۵۴	ا
۶۱۲۸۶۹۰۶۲۷۶۱۳ بریتانیا	اربیل ۹۲۶۶۹۶۳۳۹
بصرہ ۱۹۶	اردبیل ۲۳۵
بفداد ۹۴	ارس ۴۲۶۱۶۰۶۸۱۶۶۲۲۶۶۲۳۵
بوتان ۱۳	استانبول ۱۲
بیروت ۱۲۶۶۳	اسرائیل ۵۷
بین النهرین ۲۷	اشنویہ ۹۲۶۶۳۱۶۴۲۵۷۰۶۷۹۶۱۰۰
پ	۱۲۰۶۱۳۵۶۲۱۷
پاریس ۶۶	الوند ۲۱۶
پل سرخ ۹۸	امبی ۳۸۳۳۴
ت	اورمیہ ۶۷۱۰۶۹۸۶۱۰۶۲۱۶۲۳۶۴۷۶۵۵۸
تبریز ۱۶۲۱۶۳۳۶۳۰۶۵۰۶۵۰۶۵۰۶۸۳	۸۶۹۸۶۱۰۲۶۱۱۸۶۱۴۶۶۱۴۷۶۱۵۴
۶۱۱۶۶۱۱۳۶۱۱۰۶۱۰۹۶۱۰۶۸۷۶۸۷	ایتالیا ۲۷
۱۸۵۶۱۸۱۶۱۷۵۶۱۶۰۶۱۵۳۶۱۳۷۶۱۳۲	ایران ۱۶۱۷۶۹۶۱۲۶۱۴۶۲۰۶۲۹
۶۲۱۴۶۲۱۲۶۲۰۶۱۹۷۶۱۹۰۶۱۸۸	۴۹۷۴۶۱۲۸۶۱۹۶۶
ترکیہ ۲۰۲۱۶۲۲۶۲۷۶۲۸۶۳۳۶۶۶	ب
۶۲۳۳۶۱۲۹۶۹۵۶۷۴۶۷۳۶۷۰	با با گورگور ۴۱۳
تگور ۳۸۶۲۲۶۲۳	بابل ۶
تفلیس ۹۰	باتاس ۱۰۱
تهران ۲۵۰۳۶۵۳۶۸۶۶۱۲۶۱۲۹۶۱۳۵	بازان ۱۵۶۹۶۳۳۹
۱۹۹۶۱۹۷۶۱۹۴۶۱۸۵۶۱۸۳۶۱۶۲۶۱۵۰	
۶۲۲۹۶۲۲۵۶۲۱۴۶۲۱۳	

